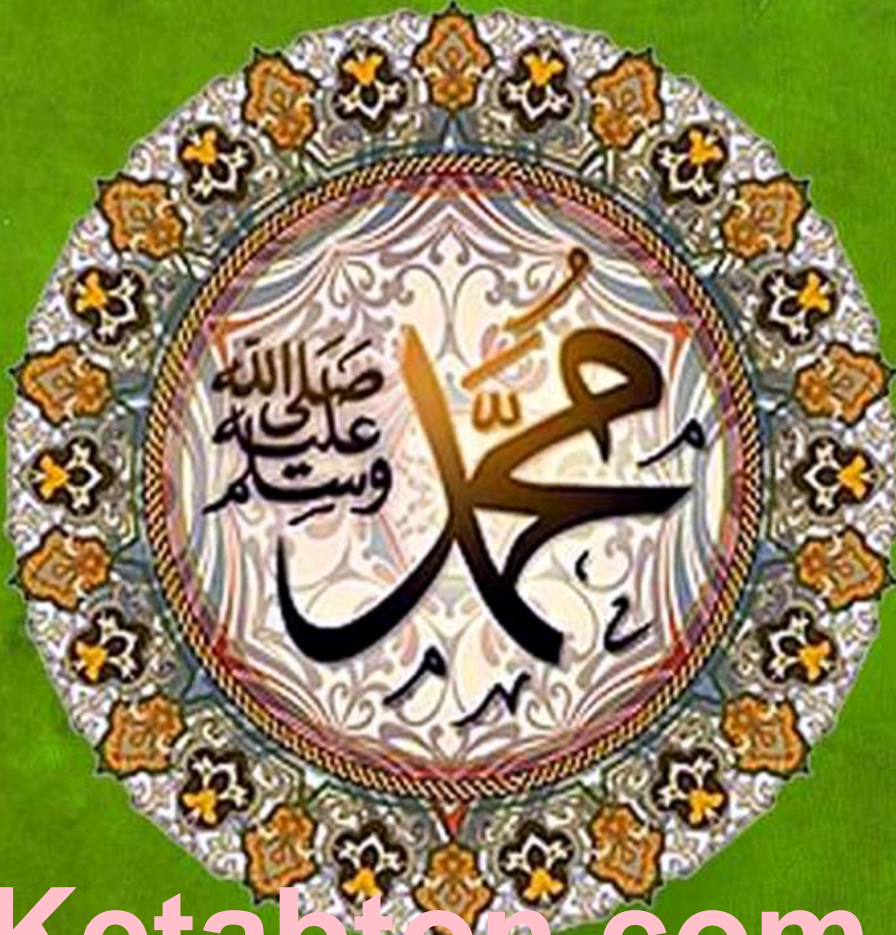


تفسير احمد



ديزاین: الحاج محمد شاه (پیمان)

Ketabton.com

پاره 27

ترجمه و تفسير سورة «محمد»

ترجمه و تفسير سورة القمر

تبع و نگارش از:

الحاج امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة محمد

جزء 26

سورة محمد در مدینه نازل شده و دارای سی و هشت آیه و چهار رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

این سوره را از آن جهت سوره «مُحَمَّد» می گویند که: در آیه دوم از آن بیان فرو فرستادن قرآن کریم بر مُحَمَّد ﷺ آمده است و به سبب این که احکام جنگ با کفار نیز در این سوره بیان شده است، به نام سوره «قِتَال» نیز نامیده می شود. این سوره متصل بعد پس از هجرت رسول اکرم صل الله علیه و سلم به مدینه منوره فوراً نازل شد.

طوری که صحابی جلیل القدر حضرت عبد الله بن عباس (رض) فرموده که آیه 13 «كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ» آیه مکی است؛ زیرا زمانی نازل شد که آن حضرت ﷺ، به عزم هجرت از مکه بیرون آمده بود و به آبادی مکه و بیت الله نگاه می کرد و میفرمود: ای مکه از تمام شهر های جهان تو پیش من محبوب تر هستی و اگر اهل مکه مرا از اینجا بیرون نمی کردند، من به اختیار خودم مکه را ترک نمی کردم، و در اصطلاح مفسرین به آیاتی که حین سفر هجرت به مدینه نازل شده، مکی می گویند.

خلاصه: این سوره متصل پس از هجرت نازل شده و پس از تشریف فرمایی آن حضرت ﷺ، به مدینه، احکام قتال و جهاد با کفار نازل شده است.

«صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» مراد از «سَبِيلِ اللَّهِ» اسلام است، «أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» مراد از اعمال کفار در جمله کفار، در جمله «أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ»، آن اعمالی است که فی نفسه و به ذات خود نیک باشند، مانند کمک به مساکین، حمایت و نگهداری از همسایه، صدقه و خیرات و غیره که اگرچه این اعمال فی نفسه نیک و خوب هستند؛ اما مفید و مثمر بودن آنها در آخرت وابسته به شرط ایمان است و چون شرط ایمان در کفار یافت نمیشود، پس این اعمال نیز در آخرت سودی به آنها نخواهند بخشید. البته پاداش اعمال نیک شان در دنیا به صورت آرامش و استراحت به آنان می رسد.

«وَأَمِنُوا بِمَا نَزَّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ» اگرچه در جمله گذشته ضمن بیان ایمان و عمل صالح، رسالت آن حضرت محمد صلی الله علیه و سلم، و وحی نازل شده بر او نیز آمده بود، اما هدف از ذکر صریح آن در اینجا این است که بنیان اصیل ایمان مبتنی بر قبول تمام تعالیم خاتم النبیین از صمیم قلب و صدق دل میباشد.

«وَأَصْلَحَ بِأَلْفِهِمْ» لفظ «بِأَلْفِهِمْ» گاهی به معنی شأن و حال می آید و گاهی به معنی قلب می آید، و در اینجا میتوان هر دو معنی را مراد گرفت؛ در صورتی که معنی اول مراد باشد، مقصود آیه این می باشد که: خداوند متعال حال یعنی امور دنیا و آخرت شأن را درست و اصلاح نمود و در صورت دوم معنایش این است که: الله تعالی قلوب آنها را اصلاح فرمود و این نیز همان نتیجه را دارد که تمام کار های آنان را درست کرد؛ زیرا درست شدن امور با درست شدن قلب لازم و ملزوم میباشد. (معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

تعداد آیات، کلمات، و تعداد حروف :

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم تعداد آیات این سوره به سی و هشت آیه، و تعداد کلمات آن به ۵۴۲ کلمه (با در نظر داشت اقوال متفاوت علماء در این بابت) و تعداد حروف آن به ۲۴۲۴ حرف (با در نظر داشت نظریات متفاوت علماء در این بابت) میرسد.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

نام مُحَمَّد صلی الله علیه وسلم در قرآن کریم:

باید یاد آور شد که نام «مُحَمَّد» در قرآن عظیم الشان صرف در چهارسوره به نام مُحَمَّد یاد آوری شده که عبارتند از:

- 1- در سوره (آل عمران: آیه: 144) «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ»
- 2 - در سوره (احزاب: آیه: 40): «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ»
- 3 - در این سوره (محمد: آیه: 2): «وَوَعَّامِنُوا بِمَا نَزَّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ»
- 4- در سوره (الفتح: آیه: 29): «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» (الفتح: 29). اما در غیر این چهار مورد، از ایشان در قرآن به وصف «رسول» یا «نبی» یاد شده است.

ارتباط سوره محمد با سوره قبلی :

الله تعالی سوره احقاف را با عذاب های کافران ختم کرد و سوره محمد را نیز با کفار شروع کرده است. بدینترتیب سرآغاز این سوره با آیه ی پایانی سوره ی احقاف پیوند و ارتباط محکمی دارد که اگر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» میانشان برداشته شود، از جهاتی پیوند معنوی پیدا می کنند و هیچ گونه ناسازگاری و ناهماهنگی با هم نخواهند داشت و یکدیگر را به آغوش می کشند، و به اصطلاح بمثابة یک سوره محسوب می شوند .

فضیلت سوره محمد :

در بیان فضیلت این سوره از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «رسول اکرم ﷺ در نماز مغرب سوره محمد را میخواندند».

محتوی سوره محمد:

سوره محمد چون در مدینه منوره نازل شده است و مانند سایر سوره های مدنی، به احکام تشریعی توجه و اهتمام نموده است.

محور و محتوی اصلی سوره محمد برشمردن صفات مؤمنان و کافران و مقایسه عاقبت کار هر دو طائفه در قیامت و مسئله جهاد و جنگ بادشمنان اسلام است. سوره محمد آغازی شگفت انگیز دارد، جنگی بی پروا را علیه کفار و دشمنان الله تعالی و پیامبرش اعلان کرده است، آنهایی که با اسلام سر ستیز و مقابله داشتند و با مسلمانان جنگیدند، و پیامبر را تکذیب کردند، و در مقابل دعوت محمدی ﷺ ایستادند، تا از ورود مردم به دین الله (ج) جلوگیری کنند: «الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلُّ أَعْمَالُهُمْ...» (سوره محمد: 1)

- بعد از آن به مؤمنان دستور و هدایت داده شده است، که با جنگ کافران برخیزند، و با شمشیر جهاد آنها را درو کنند، تا عرصه زمین از ناپاکی آنها پاک شود. و شوکت و شأن و نیروی آنها را به کلی از میان بردارند. آنگاه مؤمنان را فرا خوانده است که بعد از این که جمعی از کفار را کشتند و تعدادی را زخمی کردند، آنها را به اسارت خود در آورند:

«فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْنَتُمُوهُمْ فَشُدُّوا...» (محمد: آیه 4)

- همچنان این سوره مبارکه احکام قتال و اسیران و غنائم جنگی و احوال منافقین را مورد بحث و بررسی قرار داده است. ولی طوریکه یاد آور شدیم محور اصلی سوره همانا «جهاد در راه الله جل جلاله» می باشد.

- دلیل پرداختن به موضوع جنگ در بیشتر آیات این سوره را به دلیل همزمانی نزول آن با غزوه اُحُد دانسته اند. (غزوه اُحُد در نزدیکی کوه احد در مدینه بین مسلمانان و مشرکین قریش به رهبری ابو سفیان بود. جنگ احد دومین جنگی بود که بین مسلمانان و مشرکین قریش پس از غزوه بدر در سال سوم هجرت برابر به 625 میلادی صورت گرفت).

- سوره مبارکه محمد بعد از آن طریق سرفرازی و پیروزی را بیان کرده و برای برخورداري مؤمنان از یاری و نصرت خداوند متعال شروطي را قرار داده است که با تَمَسُّک و دست‌آویزی به شریعت و نصرت دینش میسر می‌گردد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّصِرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ...» (سوره محمد، آیه 7).

- این سوره صفات منافقین را که برای اسلام خطری جدی به شمار می‌آمد، به تفصیل مورد بحث قرار داده و تخریب و اعمال پلید آنها را بر ملا کرده است تا مردم از حيله و ناپاکی آنها بر حذر باشند: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ...» (محمد آیه 30).

- این سوره برای کفار مکه، که مغرور و ستمگر بودند، ملت‌های پیشین را مثال آورده که چگونه خداوند متعال به سبب تبهکاری و طغیانشان آنان را نابود و ریشه‌کن نمود: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا.» (محمد آیه 10).

- و در خاتمه سوره مؤمنان را به پیش گرفتن راه سرفرازی و پیروزی فرا خوانده، و آنها را به جهاد در راه خداوند متعال دعوت کرده است، و این که در مقابل نیروی شر و طغیان ضعف و سستی از خود نشان ندهند، و به خاطر بقای حیات و حفظ جان با دشمنان صلح نکنند؛ زیرا حیات دنیا ناپایدار و رفتنی است و آنچه در نزد الله تعالی می‌باشد برای نیک مردان بهتر است: «فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَبْرِكُمْ أَعْمَالُكُمْ، إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَ لَهُوَ وَ إِنْ تَوَمَّنُوا وَ تَتَّقُوا يُوْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَ لَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ.» (محمد آیات 35-36).

- بدین ترتیب سوره با دعوت به جهاد خاتمه یافته، همان‌طور که با دعوت به آن شروع شده بود، تا عزم و تصمیم مؤمنان را به جنبش درآورده و آن را تحریک نماید، و شروع و پایان کاملاً با هم متناسب باشند.

- استفاده مکرر از دو اصطلاح «اضلال» یعنی گمراه ساختن و «احباط» یعنی باطل گردانیدن و هم به معنی تباه شدن و سود بخش نبودن اعمال کافران را در این سوره به کفر و نفرت کفار از قرآن کریم مرتبط دانسته‌اند.

ترجمه و تفسیر سورهٔ مُحَمَّد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴿١﴾

آنان که کفر ورزیدند و مردم را از راه الله منع کردند، (الله) اعمال شان را تباه کرد. (1) کفار که صد و مانع عن سبیل الله و راه الله ﷺ می کنند و مانع اعمال عبادی مسلمانان یا مانع گسترش پیام حق میشوند (و در مکه مسلمانان را ازار و اذیت زیادی کردند و پس از هجرت نیز اموالشان را مصادره و غصب کردند)، اعمالشان تباه است زیرا که از افکار و نیات باطلی پیروی مینمایند.

مراد از «اضلال»: ابطال خود عمل و اثر آن است، به گونه‌ای که کافر نه از عمل خود سراغی می یابد و نه از کسی که در برابر آن به وی پاداش دهد.

بنا بر این، الله متعال اعمال نیک و مکارم اخلاقی‌ای - مانند صلۀ رحم، آزاد ساختن اسیران و گرامی داشتن میهمان - را که کفار در کفر خویش انجام می‌دهند؛ ابطال نموده و هدر می‌گرداند زیرا اعمال نیک انسان همراه با کفر و باز داشتن دیگران از راه الله، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرند.

امام زمخشری فرموده است: حقیقت «اضلال اعمال» یعنی ضایع کردن آن به طوری که کسی آن را نپذیرد و موجب ثوابی نشود؛ مانند شتری گم گشته و بی صاحب که هیچ کس به حفاظت و پرستاری آن نمی پردازد. و منظور از اعمالشان اعمالی است که در کفر انجام داده‌اند و آن را «مکارم اخلاق» مینامیدند. از قبیل صلۀ رحم و آزاد کردن اسیران و پذیرایی از مهمان و حفظ حقوق همسایگی. (تفسیر کشاف ۴/۲۵۰).

اسباب نزول آیات 1 - 2:

965- ک: ابن ابو حاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: «آیة الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» در بارهٔ مشرکان مکه و «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در شان انصار نازل شده است. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 3) بحث در باره احوال کافران و مؤمنان ، بعمل آمده است .
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ﴿٢﴾

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام داده اند و به آنچه که بر محمد نازل شده است، ایمان آوردند، چون که آن حق است و از سوی پروردگارشان آمده است، (الله) گناهانشان را از آنان محو می‌کند و حال و وضعشان را برای کارهای نیک اصلاح و سامان می بخشد. (۲)

ولی کسانی که ایمان آورده و عمل صالح دارند و بر آنچه بر محمد ﷺ نازل شده ایمان دارند، خدا گناهانشان را می پوشاند و حال آنها را اصلاح میکند چرا که از حق پیروی و متابعت میکنند.

در این هیچ جای شک نیست که: ایمان و عمل، از یکدیگر جدا شده نمیتواند، و ایمان هم زمان دارای ارزش و قیمتی است که به اطاعت کامل از دستورات الهی بیانجامد. و

پیروی از دستورات انبیاء علیهم الصلوٰه أجمعین، طبق ملاک و معیار حق است. و در یک جمله باید گفت: احکام و شریعت دین مقدس اسلام، برای رُشد و تربیت انسان است. و معیار حق و حقیقت، مطابقت با وحی و دستورات الله تعالی است.

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ ﴿٣﴾

این بدان سبب است که آنان که کفر ورزیدند از باطل پیروی کردند و کسانی که ایمان آوردند از همان حق که از جانب پروردگارشان است پیروی کردند این چنین الله برای مردم مثال‌های ایشان را بیان می‌دارد. (۳)

عاقبت خوبی و بدی انسان، تابع افکار و اعمال اوست، هر راهی که در مقابل حق قرار گیرد، باطل و بی اساس است و میان حق و باطل، راه سومی وجود ندارد. باطل، از جانب انسان است و به خدا نسبتی ندارد ولی حق از سوی الله تعالی است و حقایق آسمانی پوچ نیستند.

و نباید فراموش کرد که: باطل‌گرایی، در نهایت انسان را به کفر سوق میدهد. خواننده محترم!

در آیات متبرکه که (4 الی 9) در باره موضوعات حکم جنگ، اسیر و گشته در قرآن، بحث بعمل می‌آید.

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِنَّا فِدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴿٤﴾

هنگامی که با کافران در میدان جنگ رو به رو میشوید گردنهایشان را بزنید، تا آنکه آنها را مغلوب سازید (و چون در دست شما اسیر شوند) پس آنان را محکم ببندید. باز آنان را به احسان یا در بدل فدیة رها کنید تا جنگ بارهای سنگین خود را بگذارد و پایان یابد، این است (حکم الله) و اگر الله میخواست از آنان انتقام میگرفت ولی میخواهد برخی از شما را با برخی دیگر بیازماید. و کسانی که در راه الله کشته شدند الله هرگز اعمالشان را ضایع نمیکند. (۴)

در تفسیر التسهیل لعلوم التنزیل: آمده است: در اصل «فاضربوا الرقاب ضربا» بوده، بعدا فعل حذف و مصدر جانشین آن شده است. منظور این است که آنها را بکشید و از پا در بیاورید. اما به «ضرب الرقاب» بیان شده است که در غالب اوقات، قتل چنین است. (مراجعه شود به تفسیر ابن جزى التسهیل لعلوم التنزیل: ۴/۴۶، تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جزی (متوفی 741 ق).)

«حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ» تا وقتی که آنها را شکست داده و کشته و زخمی فراوان از آنان گرفتید و نیروی مقاومتشان به آخر رسید، آنگاه از کشتن آنها دست بردارید و آنها را به اسارت بگیرید.

مفسر زمخشری فرموده است: در عبارت «فَضْرَبَ الرِّقَابِ» غلظت و شدتی مکنون است که در لفظ «قتل» نیست؛ زیرا قتل را به فجیع ترین وجه به تصویر میکشد. «ضرب الرقاب» یعنی قطع کردن گردن، و پراندن سر از بدن. سپس در مورد این غلظت افزوده و گفته است: «فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ». ومعنی

«أَخْنَتُمُوهُمْ» یعنی بسی را کشتید و با آنان با خشونت برخورد کردید. «فَشَدُّوا الْوَثَاقَ» یعنی آنها را اسیر کنید. وثاق یعنی بند، اعم از این که ریسمان باشد یا غیره فرقی ندارد. (تفسیر کشاف ۲۵۱/۴).

تشریح کلمات آیه:

«رِقَابٌ»: رقبه: گردن. جمع آن رقاب است.

«فَضْرَبَ الرِّقَابَ»: مصدر در معنی امر است. یعنی گردن های شان را بزنید و ایشان را بکشید. مفعول مطلق فعل محذوفی است.

«أَخْنَتُمُوهُمْ»: ایشان را با کشتن و مجروح کردن ضعیف کردید و از پای درآوردید.

«حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا»: تا جنگ به پایان می رسد.

«شَدُّوا»: فعل امر است از شد به معنی محکم بستن.

«أَخْنَتُمُوهُمْ»: ثخن (بر وزن عنب) غلیظ شدن و محکم شدن است. راغب گوید: «ثخن

الشيء» آن گاه گویند که چیزی غلیظ شود و از جریان باز ماند (مثل غلیظ شدن شیره)

و به آنکه زخم زنند و از حرکت باز ماند به طور استعاره گویند «ثخنه ضرباً» منظور

از آن در آیه زخمی کردن و عاجز نمودن است.

«شَدُّوا» فعل امر است از شد به معنی محکم بستن.

«الوِثَاقُ»: ریسمان و طنابی که اسیران و بندیان با آن محکم بسته می شوند.

و یا هم «وِثَاقٌ»: (بفتح واو و کسر آن) چیزی یا وسیله بستن مثل طناب است که با آن

می بندند مانند زنجیر و ریسمان. به معنی بستن نیز آید نظیر «وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ».

«أَخْنَتُمُوهُمْ»: از «ثخن» به معنای غلبه کامل و زمین گیر کردن دشمن است.

یعنی ایشان را با کشتن و مجروح کردن ضعیف نموده و از پای در آوردید (ملاحظه شود:

(سوره: انفال آیه 67).

«مَنَا»: منت گذاشتن، تقدیر آن «تمنون منا» است.

«مَنًّا»: منت نهادن. مراد آزاد کردن اسیر بدون عوض و تاوان و غرامت جنگی از

دشمن است. مفعول مطلق فعل محذوفی است.

«فِدَاءٌ»: «فِدَاءٌ و فِدْيَةٌ»: عوض، مصدر نیز آید به معنی عوض گرفتن تقدیر آن «تفدون

فداء» است.

«فِدَاءٌ»: فدیة تاوان و غرامت جنگی.

«حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا»: تا جنگ به پایان می رسد.

«اَوْزَارٌ»: اوزار در آیه مبارکه به معنی اسباب و سلاحهای جنگ است.

«اَوْزَارٌ»: جمع وِزْر، بارهای سنگین نیز آمده است. (ملاحظه شود: سوره: نحل، آیه

25، سوره طه، آیه 87).

«حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا»: تا جنگ به پایان می رسد.

«ذَلِكُ»: پروگرام این است. به همین منوال است.

«انْتَصَرَ مِنْهُمْ»: بر آنان غالب و از ایشان انتقام گرفت.

«فَلَنْ يَضِلَّ...»: (ملاحظه شود سوره: محمد، آیه 1) (تفسیر مرحوم نور دکتور مصطفی

خرمدل.)

اسباب نزول آیه: 4

966- این ابو حاتم از قتاده روایت می‌کند: در روز احد رسول الله (در گردنه کوه قرار داشت و عده‌ای از یارانش زخمی و شهید شده بودند. مشرکان در آن روز به صدای بلند گفتند: اعلی هبل، مسلمانان فریاد زدند، الله اعلی و اجل: خدا برتر و بزرگوارتر است. مشرکان گفتند: ما عزی داریم و شما عزی ندارید. رسول الله به مسلمانان دستور داد بگویند: الله مولانا ولا مولی لکم: پروردگار یار و یاور ماست شما الله و یاور ندارید. بنابراین این در آن روز «وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» نازل شد.

«فَضْرَبَ الرَّقَابِ» «گردنهایشان را بزنید» چرا در آیه مبارکه برزدن گردن تأکید بعمل آمده است، مفسران به فهم اعجازی این جمله اشاره نموده میفرمایند: اکثراً قتلها با قطع گردن صورت می‌گیرد، و نیز بریدن گردن و درو کردن عضوی که رأس بدن که یکی از بالاترین و نیکوترین عضو بدن می‌باشد، دلیل واضح است به قیام و برانگیختن مؤمنان بر تصمیم قاطع به جهاد علیه کفار و عدم سازش و نرمش با دشمن کافر حربی است. خواننده محترم!

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: «من»: به معنی رها کردن بدون عوض است و «فداء»: مالی است که اسیر خود را با آن بازخرید کرده و از اسارت میرهاند. در اینجا از کشتن بدان جهت یاد نشد که حق تعالی به ذکر آن در ابتدای آیه اکتفا نمود. «تا آنکه جنگ بارهای خود را فرو گذارد» یعنی: تا آنکه جنگجویان سلاح‌های خود را بر زمین گذارند و دیگر با کفار جنگی در میان نباشد. یا معنی این است: تا آنکه دشمنان محارب، سلاح‌هایشان را با شکست یا متارکه بر زمین گذارند.

خاطر نشان می‌شود که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست و امام مسلمین قبل از برپا ساختن کشته‌گان بسیار از کفار، فقط ملزم به جنگ و کشتن است اما بعد از آن، او مخیر است میان اینکه بکشد یا به اسارت گیرد و بعد از اسیر گرفتن نیز مخیر است میان اینکه به اسرا احسان کرده و بدون عوض آزادشان کند، یا اینکه از آنان فدیة (عوض) به خواهد اما کشتن یا برده ساختن اسیر نیز به اقتضای مصلحت جایز است. بنابراین، گرفتن فدیة (عوض مالی) و اسارتی مطرح نیست مگر بعد از نابود ساختن نیروی جنگی دشمن از راه کشتن بسیار و وارد ساختن ضربه کاری و شکننده برآن، به دلیل این فرموده خداوند متعال: «مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثَخَّرَ فِي الْأَرْضِ» (سوره الأنفال: 67). «بر هیچ پیامبری سزاوار نیست که برایش اسیرانی باشد تا آنکه در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند».

فلسفه جهاد در اسلام:

قبل از همه باید گفت که: «جهاد» به معنی کوشش در راه شناساندن دین الله اسلام به مردم جهان و نشر آن بین جهانیان.

جهاد یعنی جنگیدن در راه پیشرفت دین الله تعالی. جهاد از جهد گرفته شده که به معنی مشقت است. در اصطلاح فقهاء «الجهاد قتال الكفار لنصرة الاسلام». این باب به بیان احکام جهاد اختصاص دارد.

جهاد در راه الله یک سال بعد از هجرت رسول الله ﷺ از مکه مکرمه به مدینه منوره مشروع شد.

اصل در مشروع بودن جهاد در راه خدا کتاب، سنت و اجماع است. طوری که در (آیه: 216 سوره البقره) که بر مشروعیت جهاد دلالت دارد، میخوانیم:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ» (فرض شد بر شما جهاد).

و در (آیه 36، سوره التوبه) آمده است: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» (با همه‌ی مشرکان جهاد کنید، همانگونه که همه‌شان با شما می‌جنگند).

همچنان در حدیثی آمده است: «الْجِهَادُ مَاضٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (جهاد تا روز قیامت برقرار است و ادامه دارد. احادیث بی شماری نیز وجود دارد که فرضیت جهاد را می‌رسانند. از جمله در حدیث صحیحین آمده است: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»: خدا به من امر فرمود تا با کافران جهاد نمایم تا موقعی که بگویند لا اله الا الله. نیست معبودی به حق در سراسر وجود غیر از الله.

اجماع امت نیز بر مشروع بودن جهاد در راه الله دلالت دارد. جهاد نه تنها به شمشیر و انواع سلاح‌ها است بلکه با زبان تبلیغ نمودن دین حق جهاد است، با قلم ثابت کردن حق بودن دین اسلام و به کافران رسانیدن دعوت اسلام همه جهاد است.

جهاد بعد از هجرت فرض کفایی است در هر سال :

جهاد در راه الله (بعد الهجرة فرض کفایة کل سنة) یعنی جهاد بعد از هجرت رسول الله ﷺ از مکه مکرمه به مدینه منوره فرض کفایی است در هر سال بر قسمتی از مسلمین تا عزت اسلام همیشه برقرار باشد و فرض عین نیست. برای اینکه اگر بر فرد فرد مسلمین جهادکردن فرض بود و همه به جهاد می‌پرداختند معاش و زندگی مردم تعطیل میشد. وقتی که همه‌ی مسلمین باید در میدان جهاد باشند چه کسی به زراعت، صنعت، تجارت، و غیره میرسد. در آیه 95، سوره النساء آمده است: «لَا يَسْتَوِي الْقَعْدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (برابر نیستند مردمی که بدون عذر در خانه نشسته‌اند با مردمی که مشغول جهاد در راه خدا هستند و خداوند به همه‌ی مؤمنان از مجاهدان و غیر مجاهدان و عده‌ی بهشت داد). اگر جهاد فرض عین بود آنانیکه به جهاد نمی‌رفتند عاصی می‌شدند و عاصی هیچگاه وعده بهشت ندارد.

فرض کفایت جهاد به این صورت انجام می‌شود که امام و خلیفه المسلمین مرزهای کشور اسلام را با مردان لایق و با کفایت پر سازد، قلعه‌ها و خندق‌ها اطراف قریه‌های هم مرز با کافران را محکم سازد و به فرمانروایان دستور دهد که همیشه مرزها را محفوظ و دژها و پایگاه‌ها را معمور بدارند. همچنین فرض کفایی جهاد حاصل می‌شود که امام یا جانشین او به شهرهای کفر برای جهاد داخل شوند، تا همیشه عزت از آن مسلمین باشد و کافران را یاری تعدی بر دیار اسلام نباشد. همچنان که گفته شد جهاد در راه خدا همیشه فرض کفایت است که اگر تعدادی از مسلمانان به این امر مهم قیام نمایند گناه آن از گردن امت می‌افتد و اگر همه مسلمین دست از جهاد بکشند همه گنهکار می‌شوند. جهاد با کافران همیشه فرض کفایی است:

جهاد چه وقت فرض عین می‌شود :

جهاد زمانی فرض میشود (الا ان يحيط العدو بنا فيصير فرض عین) یعنی در صورتی که کفار داخل یکی از شهرهای ما بشوند. در این صورت جنگیدن برای بیرون راندن کفار بر همه‌ای ما مسلمانان فرض عین می‌شود، بر فقیر و غنی، کوچک و بزرگ و زنی که نیرو و قدرتی داشته باشد و مرد، برده و آزاد؛ چه کسانی که در آن شهر هستند

و چه کسانی که نزدیک آن شهر باشند. تسلیم شدن درست نیست مگر برای کسیکه آمادگی به جنگ نیابد و وسایل و سلاح نداشته باشد او میان تسلیم شدن و جنگیدن مخیر است. زن مسلمان وقتی می تواند تسلیم شود که بداند به ذلت نمی افتد.

«و یقاتل اهل الردة قبل اهل الحرب مقبلن ومدبرین ولا یقبل منهم الا الاسلام او السیف». با مرتدان پیش از جنگ با کافران حربی باید جنگیده شود؛ برای اینکه رده زشت ترین انواع کفر است. با مرتدان جنگ می شود خواه در حال پیشروی باشند یا در حال عقب نشینی. از مرتدان جز اسلام که مسلمان بشوند و یا از دم تیغ بگذرند چیز دیگری قبول نمی شود. یعنی اول مطالبه می شود به مسلمان شدن. اگر قبول نکردند با شمشیر کارشان ساخته می شود.

ویجب عرض الاسلام اولاً علی الکفار:

واجب است که ابتداء اسلام را بر کفار عرضه بداریم؛ این در صورتی است که میدانستیم دعوت اسلام به آنان نرسیده. آنان را اختیار دهیم که از سه کار یکی را اختیار نمایند: مسلمان شدن که اگر اسلام را قبول نمودند با ما برادر خواهند شد و ما و ایشان در حقوق برابر خواهیم بود. جزیه دادن در صورتی که اسلام را قبول نکنند و بخواهند بر دین خود بمانند. این برای کسانی است که کتاب آسمانی داشته اند مثل یهود، نصارا و کسانی که شبهه‌ی کتاب داشته اند مثل مجوس و زردشتیان. آخرین طریق یعنی قبول جنگ در صورتی که نه اسلام را پذیرفتند و نه حاضر شدند جزیه بدهند.

اسلام می خواهد راه دعوت برایش باز باشد و بتواند دعوت اسلام را به همه‌ای مردم جهان برساند، تا مردم با اسلام آشنا بشوند. وقتیکه مردم دانستند اسلام چگونه دینی است و پیروی آن مایه‌ای نیکبختی دنیا و آخرت است اگر قبول نکردند: **«لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»** [البقرة: 256]. «اجباری در دین نیست؛ راه راست از گمراهی جدا شده است».

اختیار در دست مردم است، وقتیکه اسلام این را نشان داد از همه‌ای آن‌هایی که اسلام را قبول کرده اند دفاع می نماید و از قبول مبلغ ناچیز جزیه در حفظ حقوق شان، خواهان آزادی انتشار اسلام است.

کافران بر دو قسمند: ذمی که در ذمه و عهده‌ی مسلمین هستند و همچنین کسانی که به آن‌ها امان داده شد و همچنین مردمی که میان آنان و مسلمانان آتش بس برقرار شده است در این قسم داخل اند.

شأن نزول آیه مبارکه:

در مورد شأن نزول این آیه مبارکه ابن ابی حاتم از قتاده روایت کرده است که گفت: «به ما خبر رسیده است که عبارت: **«وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»** (محمد: 4) در روز اُحد درحالی نازل شد که رسول اکرم ﷺ در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و بسیاری از مسلمانان شهید یا زخمی شده بودند...».

حکم قرآن عظیم الشأن در باره اسراء جنگی غیر مسلمان :

حکم قرآن عظیم الشأن در باره‌ی اسیران جنگی غیر مسلمان، نه به برده گرفتن است و نه کشتن؛ بلکه آزاد نمودن ایشان است بدون عوض یا در قبال چیزی!

قبل از همه باید گفت که: به هیچ وجه درست نیست غیرمسلمانان بیطرف یا غیر جنگجو و صلح طلب، توسط مسلمانان آزار داده شده و با ایشان وارد جنگ شوند؛ اما غیر

مسلمانانی که به امت اسلامی تعدی نموده و با آنان وارد جنگ شوند، مسلمانان می‌توانند مقابله به مثل کرده و از خود دفاع نمایند، طوری که (آیه 194 سوره بقره) میفرماید: **«فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ»** (پس هر کس بر شما تعدی کرد همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید).
برخورد با اسراء:

۱ - قرآن عظیم الشان در آیات (8-9) سوره انسان میفرماید: **«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا. اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُوْجِهِ اللّٰهِ لَا نُرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا»** (و طعام را با وجود محبت و حاجت خود، به بینوا و یتیم و اسیر می‌دهند). (9) (و می‌گویند) ما برای رضای الله به شما طعام می‌دهیم و از شما هیچ پاداش و تشکری نمی‌خواهیم). رسول الله ﷺ با زیبایی خاصی میفرماید: **«استوصوا بالأسارى خيرا»** (با اسیران به نیکی رفتار کنید). (رواه الطبرانی فی الصغیر 409).

واضح است که همه‌ای علماء بر این مسأله اتفاق نظر دارند، که لازم است از لحاظ خوراک و پوشاک و محل اسکان و هر گونه نیاز دیگر با اسیران به خوبی رفتار شده و احترام شان حفظ شود و شکنجه نگردند.

حضرت علی کرم الله وجهه فرموده که آخرین الفاضی که بر زبان آن حضرت صلی الله علیه وسلم جاری بود و پس از آن به خالق حقیقی پیوست این بود: **«الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ اتَّقُوا اللّٰهَ فَيَمَّا مَلَكَتْ اَیْمَانُكُمْ»** به فکر باشید، به فکر نماز باشید، و در خصوص بردگان وزیر دستان از خدا بترسید. (بخاری، مسلم، ابو داؤود و غیره).

۲- آزاد نمودن اسراء، بدون عوض یا در قبال چیزی. طوری که خداوند متعال در آیه 4 سوره محمد حکم فرمود.

خداوند متعال پس از فرمان اسیر کردن کفار جنگجو، برای رفتار با آنان فقط یک روش را تعیین می‌کند، که آن هم عبارت است از آزاد نمودن ایشان بدون عوض یا در قبال چیزی؛ زیرا کلمه «مَنًّا» به معنای رفتار خوب و منت گذاشتن بر اسیر به خاطر آزاد نمودن وی می‌باشد بدون اینکه در قبالش چیزی گرفته شود؛ هم چنین کلمه‌ای «فداء» به معنی آزادی در قبال گرفتن چیزی است و تفاوتی ندارد که آن، معاوضه با اسیران مسلمان باشد یا گرفتن پول و دارایی و یا انجام کار و خدمتی مفید که اسیر برای مسلمانان انجام بدهد.

عن ابن عباس قال: **«كان الناس من أسرى يوم بدر لم يكن لهم فداء، فجعل رسول الله فداءهم أن يعلموا أولاد الأنصار الكتابة.»** (رواه أحمد: 2216 و الحاكم و قال صحيح الإسناد، وافقه الذهبي). برخی از اسرای جنگ پول و وثیقه‌ای برای آزادی خود نداشتند، سپس رسول الله فدیة‌ی آنان را آموزش خواندن و نوشتن فرزندان انصار قرار داد.

برای پایان دادن به رسم بردگی و یا کاستن آن در خصوص آزاد کردن بردگان آن قدر فضایل در قرآن عظیم الشان و احادیثی نبوی بیان شده که شاید کمتر نیکی بتواند با آن مساوی باشد و برای آزاد کردن بردگان راههای مختلفی در احکام فقه تلاش شده است، مانند کفاره‌ای صوم، کفاره قتل، کفاره ظهار و کفاره یمین که در تمام این صورت‌ها اولین دستور آزاد کرد برده است تا جایی که در حدیثی آمده که اگر کسی ناحق به برده‌ای خود سیلی بزند، کفاره اش آن است که او را آزاد بکند. (صحيح مسلم باب الممالیک)

همچنان صحابه‌ای کرام در این میدان چنان پیشی گرفتند که کثرت آزاد کردن ایشان را می‌توان از این اندازه‌گیری کرد که صاحب «النجم اوهاج» آمار بعضی از بردگان آزاد شده توسط بعضی صحابه را نقل فرموده است:

حضرت عایشه 69 نفر، حضرت عباس 70 نفر، حضرت حکیم بن حزم 100 نفر، حضرت عبد الله بن عمر 1000 نفر، حضرت عثمان غنی 20 نفر، حضرت ذوالکلاع حمیری (فقط یک روز) 8000 نفر، حضرت عبد الرحمن بن عوف 30000 نفر.

(فتح‌العلام شرح بلوغ المرام از نواب صدیق حسن خان، جلد دوم صفحه 232. کتاب العتق) از این معلوم میشود که تنها هفت نفر صحابه سی و نه هزار و دوصد و پنجاه و نه (39259) برده را آزاد کرده‌اند و واضح است که هزاران اصحاب دیگر چندین برابر بیش از این آمار، برده آزاد فرموده‌اند (تفسیر معرف القرآن سوره محمد علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

خواننده محترم!

لازم به ذکر است برخی از علماء گفته‌اند: آیه 4 سوره محمد با آیه 5 سوره توبه - که برخی آن را آیه شمشیر نام نهاده‌اند - نسخ شده است.

«فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» توبه/5. پس چون ماه‌های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید.

اما بدون تردید این رأی نادرست است؛ زیرا آیه 5 سوره توبه به صورت خاص درباره‌ی اعراب مشرک نازل شده است که با مسلمانان عهد و پیمان داشتند؛ اما از هر فرصتی برای شکستن پیمان و ضربه زدن به مسلمانان استفاده می‌کردند، به همین دلیل به آنان چهار ماه فرصت داده شد تا درباره‌ی رفتارشان بیاندیشند و پس از آن چهار ماه مسلمانان برای برخورد شدید با آنان آزادند، البته نه به خاطر مسلمان نبودنشان؛ بلکه به خاطر شکستن عهد و پیمان! پس هیچ تضاد و تعارضی میان این دو آیه نیست که مجبور باشیم سخن از نسخ به میان آوریم؛ چرا که آیه 5 سوره توبه مربوط به قتال میباشد و آیه 4 سوره محمد در مورد بعد از جنگ و اسیر کردن کافران سخن گفته است.

هم چنین برخی از علماء گمان کرده‌اند که آیه 4 سوره محمد با آیه 67 سوره انفال در تعارض است، «مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يَبْخُنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ» انفال/67. هیچ پیامبری را سزاوار نیست که - برای اخذ فدیة از دشمنان - اسیرانی بگیرد تا در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند. اما این هم صحیح نیست؛ زیرا منظور این آیه آن است که نباید از دشمنی که در حال جنگ است اسیر گرفته شود تا هنگامی که با آنان مقابله نشده و توانشان کم نشده باشد؛ یعنی این آیه همانند آیه 4 سوره محمد در مورد حکم رفتار با اسراء سخن نمی‌گوید؛ بلکه حکم به اسیر گرفتن کفار در حال جنگ بوده و زمان اسیر گرفتن را بیان می‌کند. پس هیچ گونه تعارضی میان این دو آیه نیز وجود ندارد؛ چرا که از دو موضوع متفاوت سخن می‌گوید، یکی زمان و حکم اسیر نمودن کفار در حال جنگ و دیگری چگونگی رفتار با اسیران.

حتی می‌توانیم بگوییم آیه 67 سوره انفال و آیه 4 سوره محمد ارتباطی تکاملی با هم داشته و یکدیگر را تکمیل می‌کنند. خداوند متعال در سوره انفال فرموده: برای شما روا نیست که در هنگام جنگ به خاطر طمع گرفتن فدیة از دشمن اسیر بگیرید، درحالی‌که هنوز دشمن را ضعیف نکرده‌اید؛ اما در مورد سوره محمد می‌فرماید: هنگامی که با

دشمن به نبرد برخاستید و در جنگ تعدادی از ایشان کشته شدند و (از لحاظ نیروی بشری و توان و توان جنگی) تضعیف گشتند، پس از آن اسیرشان کنید و سپس بدون عوض یا فدیة آزادشان سازید.

3- جایز بودن کشتن مجرمان جنگی، واضح است که بر اساس همین اصل، پیامبر صلی الله علیه وسلم برخی از کافران را از عفو عمومی مستثنی و سزای کشتن را برای آنان صادر نموده است. بر همین اساس جنگجویان قبیله بنی قریظه پس از رضایت نسبت به داوری سعد بن معاض حکم قتلشان صادر شد، به این دلیل که عهدشان را شکسته و از پشت به مسلمانان خنجر خیانت زده بودند؛ همان طور که بخاری در حدیث 3043 و مسلم در 1768 آورده‌اند.

4- اختلاف نظر علماء درباره‌ی چگونگی رفتار با اسیران جنگی، دلیلی بر نبودن حکم مشخص شریعت در این باره است. هر چند بسیاری از علماء نظرشان این بوده است که رهبر مسلمانان می‌تواند یکی از چهار مورد، آزاد کردن بدون فدیة (المن)، آزاد نمودن با فدیة (المفاداة)، برده کردن (الإسترقاق) و کشتن (القتل) را انتخاب نماید؛ اما بدون شک تعدادی از علماء نیز با تکیه بر آیه‌ی «فَأَمَّا مَنْ بَعْدَ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ» گفته‌اند: جایز نیست که اسیر جنگی کشته شود و یا به بردگی گرفته شود؛ بلکه می‌بایست با فدیة یا بدون فدیة آزاد گردد؛ اسامی علمای زیر در این میان برجسته‌تر است: عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، حسن بصری، عطاء، ضحاک، سدی، سعید بن جبیر، ابن سیرین، شعبی و عمر بن عبدالعزیز (ملاحظه شود: المصنف، عبدالرزاق، ح 9392، المغنی، ابن قدامة، جلد 13، ص 46-47، فقه الجهاد: دکتر یوسف قرضاوی/ج 2/ص 978-977).

سَيَهْدِيهِمْ وَيُصَلِّحُ بِأَلْهِمْ ﴿٥﴾

به زودی ایشان را هدایت میکند و حال و وضعشان را نیکو و اصلاح می‌سازد. (5) شهادت در راه خدا، همه‌ی نابسامانی‌های انسان را جبران می‌کند؛ لغزش‌ها بخشیده و عیب‌ها نادیده گرفته می‌شود.

وَيَدْخُلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ ﴿٦﴾

و آنان را در جنتی که در دنیا برای آنان وصف کرده وارد میکند. (6) یعنی: شناخت شان از جنت تا سرحدی است که بی هیچ راهنمایی‌ای ضرورت دیده نمیشود، زمانیکه وارد جنت میشوند، یگراست به سوی منازل خویش میروند، گویی از همان زمانیکه متولد شده‌اند ساکن جنت باشند. مجاهد گفته است: هر کس به منزل و مسکن خود راه مییابد و اشتباه نمی‌کند، طوری که از ابتدای خلقت در آن ساکن بوده‌اند. (البحر ۸/۷۵).

در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنْ أَحَدَهُمْ بِمَنْزِلِهِ فِي الْجَنَّةِ أَهْدِي مِنْهُ بِمَنْزِلِهِ الَّذِي كَانَ فِي الدُّنْيَا». «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شخص بهشتی، به منزل خود در بهشت راهیاب‌تر است نسبت به منزلی که در دنیا داشته است».

به قولی معنی «عَرَفَهَا لَهُمْ» این است: الله تعالی جنت را برای جنتیان به خوشبوترین عطرها و خوشبویی‌ها معطر و خوشبو گردانیده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنَصَّرُوا لِلَّهِ يُثَبِّتْ لَكُمْ وَيُثَبِّتْ أَفْئَامَكُمْ ﴿٧﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر الله را یاری کنید؛ الله (هم) شما را یاری میکند و گمهایتان را استوار و ثابت میدارد. (۷)

در این آیه مبارکه یک مفهوم را به تعریف می‌گیرد که: انسان، موجودی محدود است و نصرت و یاری او از راه خدا نیز محدود؛ ولی خداوند متعال بی‌نهایت است و نصرت او برخاسته از قدرت نامحدود «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ»: انتظار نصرت الهی بدون سعی و تلاش، توقّعی است بیجا.

در ضمن قابل یاد آوری است که: دریافت الطاف الهی، به تلاش خود انسان بستگی دارد. و این بدین معنی است که: انتظار نصرت الهی بدون سعی و تلاش، توقّعی بی‌جای است و بیمورد.

از جانب دیگر در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ...» لازمه ایمان، اقدام عملی در جهت نشر و بخش دین الهی است.

«تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» مکافات و کیفر الهی، با عملکرد انسان همگون است.

- هرکس با فکر، زبان و عمل خویش، دین اسلام را یاری کند، خداوند متعال نیز او را حمایت می‌کند.

در ضمن باید گفت که: در میان امدادهای الهی، ثابت قدم بودن، برجسته‌ترین آنهاست.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَصَلَّ أَعْمَالُهُمْ ﴿۸﴾

و کسانی که کفر ورزیدند، مرگ و هلاکت بر آنان باد و الله اعمالشان را تباه داد. (۸) «تَعَسَا» هلاک. نابودی.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالُهُمْ ﴿۹﴾

این برای آن است که آنان آنچه را خدا نازل کرده است مکروه پنداشتند، پس الله هم اعمالشان را تباه و بی‌اثر کرد. (۹)

زمخسری گفته است: یعنی از قرآن و تکالیف و احکام مندرج در آن ناخرسند بودند؛ چون آنان با لجام گسیختگی و فرو رفتن در شهوات و هوس‌ها و بی‌بندوباری و لذت بردن انس گرفته بودند، پس قرآن و احکام آن بر دوش آنان سنگینی می‌کرد و بر آنان گران می‌آمد. (کشاف ۲۵۳/۴).

فَأَحْبَطَ أَعْمَالُهُمْ ﴿۹﴾ لذا اعمال آنها را ضایع و تباه می‌کند؛ زیرا ایمان شرط قبول اعمال است و شرک تباه‌کننده‌ی عمل است. (در الظلال گفته است: احباط اعمال تعبیری تصویری و از شیوه‌های قرآن است. حبوط یعنی باد کردن شکم حیوان بر اثر خوردن علف یا گیاهی سمی که آن را تلف می‌کند، و کافران هم اعمالشان باد می‌کند و منجر به نابودی و تباهی میشود. صورت و حرکتی است که باحال ناخرسندان از آیات منزل از جانب خدا مطابقت دارد.

سپس به اعمال باد کرده و همچون شکم حیوانی که گیاه سمی خورده است، مباحثات کردند. الظلال ۶۰/۲۵).

یعنی «این» تباهی، ناکامی و سیه روزی شان «به سبب آن است که آنان آنچه را که الله فرود آورده است» بر رسول خویش از قرآن «خوش نداشتند، پس» الله تعالی به سبب آن «اعمالشان را تباه کرد» مراد؛ آن اعمالی است که کفار در امور خیر انجام میدادند زیرا عمل خیر کافر، قبل از آن که مسلمان شود پذیرفته نمیشود.

خواننده محترم !

در آیات متبرکه (10 الی 15) در باره سرنوشت ملل نافرمان پیشین، احوال مؤمنان و کافران، چگونگی بهشت و دوزخ ، بحث بعمل آمده است .

**أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
وَالْكَافِرِينَ أَمَثَلَهَا ﴿١٠﴾**

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند تا ببینند سرانجام کسانی که پیش از آنان بوده‌اند چگونه بود، چطور شد؟ الله آنان را نابود کرد و برای کافران نیز (سزای بد) مانند آن خواهد بود. (10)

در قرآن عظیم الشان از نابودی و هلاکت مردم، بر اساس عملکرد و خلق و خوی آنان که صورت گرفته است، یاد آوری بعمل آورده است، برخی از این مردمان از اینکه دست به تمرد و طغیان زدند به غضب و هلاکت دچار شده اند، بطور مثال قوم عاد و ثمود: «فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ» (سوره حاقه، آیه 5) (پس قوم ثمود به خاطر طغیان‌گری نابود شدند). «ثَمُودُ»: از جمله اقوامی است که پیامبر آن صالح نام داشت. این قوم بر اثر حادثه و بلائی که بی نهایت شدید یعنی «الطَّاغِيَةِ» بود از بین رفتند. ثمود از جمله اقوامی اند در شبه جزیره عربستان، هزارسال قبل از میلاد تا زمان بعثت محمد ﷺ در عربستان زندگی بسر می بردند.

داستان قوم ثمود را پروردگار با عظمت چند باری در قرآن عظیم الشان از آن جمله در سوره های (هود) و (شعراء) و (قمر) و (شمس) ذکر نموده است که از همه مشرح تر در مورد احوال قوم ثمود در داستان سوره هود می باشد.

هلاکت قوم ثمود:

در سوره الشمس داستان طغیان این قوم سرکش چنین بیان یافته است: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوِيهَا ﴿١١﴾ إِذْ أُنْبِئَتْ أَشْقِيهَا ﴿١٢﴾ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ﴿١٣﴾ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا ﴿١٤﴾ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ﴿١٥﴾ [الشمس: 11-15].

(مانند) قوم ثمود که به سبب سرکشی رسول الله را تکذیب نمودند. (12) آن وقت که بدبخت‌ترین آن‌ها برخواست. (13) پس رسول الله به آن‌ها گفت: شتر (آفریده) الله و آب خوردن آن را بگذارید. (14) پس او را تکذیب نمودند و شتر را کشتند، پس به سزای گناهانشان، پروردگارشان بر آنان عذاب نازل کرد و ایشان را هلاک کرد و آن عقوبت همه آن‌ها را با خاک برابر کرد. (15) و الله از عاقبت کار نمی‌ترسد.)

مفسرین می نویسند اولین کسی که بر شتر حمله ور شد شخصی بنام «فُدار پسر سالف» نام داشت، تعداد مجموعی این افراد لجوج که در قتل شتر دست داشتند و بر شمشیر های خویش بدان حمله ور شدند به 9 نفر میرسید، طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 48 سوره النمل میفرماید: «وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» (48) مفسرین می افزایند: در آن شهر (که حجر نام داشت) نه گروهک بودند که در سر زمین تباهی میکردند و به اصلاح نمی پرداختند.

این یاغیان مفسد بعد از اینکه شتر را بقتل رسانیدند، خواستند، حضرت صالح، رانیز بقتل برسانند، بخصوص بعد از اینکه آن‌ها را از خشم و عذاب خدا سه روز پس از قتل شتر بیم داد. «فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتُّوْا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدَّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ» [هود:65]. (پس آن ماده شتر را کشتند، پس (صالح) گفت: تا سه روز در خانه‌های خود برخوردار شوید، این وعده بی دروغ است.)

الله تعالی سنگ‌هایی از آسمان بر این 9 نفر حواله کرد همگی آن‌ها قبل از قومشان هلاک شدند.

این کثیر میفرماید: در روز اول بعد از تهدید خدا برای قوم نمود، رنگ آن‌ها به زردی گرایید. در روز دوم سرخ گردید و در روز سوم رنگشان سیاه گردید، چون سه روز سپری شد هنگام با طلوع آفتاب صیحه (صدای) شدید از آسمان بر آن‌ها فرود آمد و زمین زیر پاهایشان به غرش و لرزش درآمد و همگی هلاک و نابود شدند و جثه‌های بی‌جان و لاشه‌های پوسیده و گندیده شان نقش بر زمین شد: «فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّيْهَا» (14) «وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (15) [الشمس: 14-15]. (پس او را تکذیب نمودند و شتر را کشتند، پس به سزای گناهانشان، پروردگارشان بر آنان عذاب نازل کرد و ایشان را هلاک کرد و آن عقوبت همه آن‌ها را با خاک برابر کرد. (15) و الله از عاقبت کار نمی‌ترسد.) (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقب 1394 شمسی، 1436 هجری).

هلاکت قوم عاد به باد «ریح العقیم»:

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا، هود به اوج خود رسید و نصیحت او برای آن‌ها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر مناطق مسکونی شان قطع نمود. تا اینکه بلا و سختی بر آن‌ها شدت گرفت به فریاد رسی و رهایی طلبی برخاستند. الله تعالی ابری بر آن‌ها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، طوری فکر کردند که این ابرها نشانه و مژده‌ی بارش باران است و به اصطلاح دعای آن‌ها قبول شده و مشمول رحمت خداوند واقع شده‌اند. ولی زمانیکه سایه ابرها بالای سرشان رسید آنرا بسیار سیاه یافتند، خوف و ترس وجود آن‌ها را فرا گرفت. بعد باد بر آن‌ها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی باران خداوند متعال هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آن‌ها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه آن‌ها به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و اجساد مرده آن‌ها همچو تنه درخت خرما افتاده بر زمین، افتاد.

الله تعالی هود و ایمان‌آوردگان را از این عذاب نجات داد و کافران تا آخرین نفر، هلاک شدند و هیچ شبیه و رسم و نشان‌های از دیار آن‌ها باقی نماند. چون باد شدید همه چیز را نابود و ویران کرده بود.

«فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمَطَّرْنَا بَلْ هُوَ مَا أَسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (24) «تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ» (25) (الأحقاف: 24-25).

(پس چون توده ابر را دیدند که به‌سوی دره‌هایشان روی آورده است، گفتند: این ابری است که برای ما خواهد بارید، (نه)، بلکه آن چیزی است که آن را به شتاب می‌خواستید، بادی است که عذاب دردناک در آن نهفته است. (25) همه چیز را به امر پروردگارش

نابود می‌کند. پس چنان شدند که جز خانه هایشان چیزی دیده نمی‌شد، این چنین مجرمان را سزا می‌دهیم.)

باد «ریح العقیم»:

قرآن عظیم الشان این باد را بنام «ریح العقیم» نامگذاری نموده می‌فرماید: «وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (41) مَا تَذُرُّ مِنْ شَيْءٍ أَنْتَ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرَّمِيمِ (42)» (سوره الذاریات: 41-42). (و در (داستان) عاد (نیز عبرتهایی است) وقتی تند باد بی‌خیر و برکت را بر آنان فرستادیم. (42) بر هر چیزی که می‌وزید آن را باقی نمی‌گذاشت مگر اینکه آن را چون استخوان پوسیده می‌گردانید.) (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

نزول عذاب الهی:

خداوند متعال در برخی از اوقات به دلیل فساد جامعه و یا ارتکاب به معصیت و خارج شدن از حد و مرزها، برای متنبه کردن انسانها و یا تنبیه دنیوی آنها، بر سرشان مصیبت و بلاهای نازل میکند و آنان را مشمول قهر و غضب الهی قرار میدهد، طوری که در قرآن عظیم الشان در داستان قوم عاد و ثمود بدان اشاره شده است. واقعاً این اقوام در یاغی‌گیری و بغاوت، از حد و مرزها خارج شده بودند و امیدی به اصلاح در میانشان نبود، و لذا با دعای انبیای خود مورد قهر و غضب پروردگار با عظمت قرار گرفتند.

ولی ناگفته نماند که در طول تاریخ حالتی پیش آمده است که پروردگار با عظمت به قصد آزمایش و ابتلای انسانها، آنان را در مصایب و گرفتاری و بلاها می‌اندازد و بدین وسیله آنها را مورد امتحان قرار می‌دهد.

و هرگاه بر بنده ی مسلمانی مصیبت و بلایی نازل شد، بشرطیکه ناشکری نکنند و صبوری پیشه نمایند و با توکل به خداوند متعال در مسیر رفع بلا گام بردارند، خداوند عزوجل آن سختی را از دوشش بر می‌دارد و حتی آنرا کفاره ی گناهانش می‌کند. طوری که در حدیثی روایت شده حضرت ابو هریره رضی الله عنه می‌خوانیم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا، يُصِبْ مِنْهُ».

(بخاری: 5645) یعنی: رسول الله ﷺ فرمود: «به هرکس که خداوند اراده خیر داشته باشد، او را گرفتار بلا می‌سازد».

و باز ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، مِنْ حَيْثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ كَفَأَتْهَا، فَإِذَا اعْتَدَلَتْ، تَكْفَأُ بِالْبَلَاءِ، وَالْفَاجِرُ كَالْأَرْزَةِ، صَمَاءٌ مُعْتَدِلَةٌ، حَتَّى يَقْصِمَهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ». (بخاری: 5644) یعنی: رسول الله ﷺ فرمود: «مثال مؤمن، مانند ساقه گیاهی است که از هر طرف، بادی به سراغش می‌آید و او را کج می‌کند. و هنگامی که باد، آرام می‌گیرد، راست می‌شود. (همیشه در بلا و مصیبت بسر می‌برد و این مصیبت‌ها باعث کفاره گناهان اش می‌گردند). اما فرد فاجر، مانند درخت کاج، سخت و استوار است تا اینکه مرگ اش فرا میرسد و خداوند او را نابود می‌گرداند». (یعنی کمتر دچار گرفتاری میشود).

و ابوسعید خدری و ابو هریره رضی الله عنهما میگویند: «مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلَا وَصَبٍ، وَلَا هَمٍّ وَلَا حُزْنٍ، وَلَا أَدَى وَلَا غَمٍّ، حَتَّى الشُّوْكَةِ يُشَاكَّهَا، إِلَّا كَفَرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ». (بخاری: 5642)

یعنی: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مسلمان، دچار هیچگونه خستگی، بیماری، نگرانی، ناراحتی، گرفتاری و غمی نمیشود مگر اینکه خداوند به وسیله آنها، گناهانش را میبخشد. حتی خاری که به پایش میخورد» (باعث کفارة گناهانش میشود).

بنابر این هرگاه بنده ی مومن متقی در بلا و مصیبتی قرار گرفت، باید آنرا به نعمت تبدیل کند! چگونه؟ با صبوری و سپاسگذاری کردن و راضی شدن به تقدیر الهی و توکل کردن به او در دفع آن سختی. تا بدین ترتیب آنرا کفاره ی گناهانش کند.

با این وجود ممکن است گاهی بعضی از انسانها از حدود الهی تجاوز کنند و در اعماق گناه فرو روند، و خداوند متعال قسمتی از گناهانش را در این دنیا مجازات می کند و وی را در بلا می اندازد تا شاید بخود آید و دست از معصیت بردارد و توبه کند، و یا به سبب فسادشان بر روی زمین، آنها را به مصائب بزرگ می اندازد و بدین طریق آنها را محو نابود سازد.

چنانکه الله تعالی میفرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (شوری 30). یعنی: اگر شما را مصیبتی رسد، به خاطر کارهایی است که می کنید و خدا بسیاری از گناهان را عفو می کند.

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر (شوری 30) مینویسد: «خداوند متعال خبر میدهد که هر مصیبتی به جسم یا اموال یا فرزندان بندگان میرسد یا آنچه را که دوست دارند و برایشان عزیز است، از دست می دهند، به خاطر کارهای بدی است که انجام می دهند و خداوند از بسیاری از کارهای بندگان گذشت می کند. پس خداوند متعال بر بندگان ستم نمی کند ولی آنها خودشان بر خویشان ستم میکنند. «وَلَوْ يَوَّاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ» و اگر خداوند مردم را به خاطر کارهایی که کرده اند، مواخذه می کرد، هیچ جنبنده ای را روی زمین باقی نمی گذاشت. خداوند که کیفرها و عذاب ها را به تاخیر می اندازد بدان خاطر نیست که آن را فراموش کرده یا توانایی ندارد، بلکه در می گذرد».

و به قول بعضی از مفسرین: آیه کریمه (شوری 30) مخصوص به کافران میباشد. یعنی: کافران به سبب گناهانشان به مصیبتها دچار می گردند، بی آنکه این مصیبتها کفاره کننده گناهی از گناهانشان بوده یا پاداشی را برایشان به همراه داشته باشد چنانکه الله تعالی، مجازات دنیوی آنان را در برابر بسیاری دیگر از گناهانشان فرو گذاشته و به سبب آن گناهان در دنیا عذابشان نمیکند بلکه تا سرای آخرت مهلتشان میدهد.

و باز خداوند متعال میفرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (روم 41).

یعنی: فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است؛ خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید (بسوی حق) بازگردند! خلاصه اینکه: خداوند متعال به چند علت بر انسانها مصیبت وارد می سازد:

اول: به دلیل افتادن شخص یا انسانها در گناه و معصیت و فساد.

- تا اینکه این قوم متنبه شوند و دست از معصیت بردارند و توبه کنند.

- یا آنها را به دلیل فساد بر روی زمین، محو و نابود سازد.

دوم: به دلیل ابتلا و آزمایش انسانها.

سوم: به کفاره ی گناهان مسلمان تبدیل شود.

خواننده محترم!

در این هیچ جای شک نیست که: مطالعه تاریخ و شناخت سرنوشت ملت ها، و اقوام گذشته، بخصوص آنده از اقوام که در مقابل پیامبران خویش بغاوت و نافرمانی نموده اند، در جهان بینی و ایمان انسان نقش دارد. سیر و سیاحت در جهان برای بررسی تاریخ ملت ها و عامل عبرت و رشد باشد، اشخاص که از هلاکت گذشتگان عبرت نمی گیرند، قابل توبیخ و سرزنش هستند. و باید گفت: اراده خداوند بر تاریخ و طاغوت ها، غالب و حاکم است.

یاد از تاریخ گذشتگان، عامل صبر در برابر سختی ها و مشکلات است.

قهر الهی در يك و یا هم چند نمونه خلاصه نمی شود، بلکه، او می تواند به اشکال مختلفی قهر خود را نشان دهد.

همچنان قایل یاد آوری و تذکر است که: تمام جزا ها و عقوبت ها صرف در روز قیامت بوقوع نمی پیوندد، بلکه برخی از اقوام و برخی از انسانها، حتی در همین دنیا جزای اعمال را که مرتکب شده می بیند.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ ﴿١١﴾

این به خاطر آن است که الله کارساز مؤمنان است و کافران هیچ کارسازی ندارند. (11)

شان نزول:

قتاده در شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: اساساً آیه در روز احد نازل شد آنگاه که رسول الله ﷺ در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و مشرکان چپ می زدند: روزی در برابر روزی! ما بت «عزی» را داریم و شما عزایی ندارید! رسول الله ﷺ فرمودند: «در جواب آنان بگویید: الله مولانا، ولا مولى لكم: الله تعالى مولای ماست و شما مولایی ندارید». (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری).

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ ﴿١٢﴾

بی تردید خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند به باغهایی داخل میکند که نهرها از زیر (قصرها و درختان) آن روان است. و کافران (در دنیا) برخوردار میشوند و می خورند (بدون فرق حلال و حرام) طوری که چهار پایان میخورند و در آخرت دوزخ جایگاه آنهاست. (۱۲)

واقعیت امر این که: اهل ایمان و عمل صالح در مقام و منزلت هستند که الله تعالی خود عهده دار وارد ساختن آنان به جنت است.

امام فخر رازی میفرماید: «خداوند متعال بدین سبب در بسیاری از آیات به ذکر

(جویباران) در توصیف جنت اکتفا می کند، «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» زیرا هر

جا که نهرها باشد، در آنجا اشجار و سرسبزی است و در هر جا اشجار و سرسبزی باشد،

در آنجا میوه است. (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی)

در ضمن قابل یادآوری است که: ملاک، پایان کار است وگرنه بهره گیری‌های مادی، کم و بیش برای همه ای انسانها مساعد است.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (۱۳)

و چه بسیار (اهالی) قریه‌های که آنها از اهالی شهری که تو را از آن بیرون کردند قدرتمندتر بودند و ما آنان را نابود کردیم پس هیچ یار و مددگاری نداشتند. (13)

اسباب نزول آیه 13:

967- ابویعلی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم (به قصد هجرت از مکه خارج شد و مقابل غار رسید به سوی مکه نگاه کرد و گفت: تو در نزد من محبوبترین شهر خدا هستی، اگر فرزندان تو به زور و ستم مرا بیرون نمی‌کردند هرگز از مکه خارج نمی‌شدم. پس خدا «وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ...» را نازل کرد.
خواننده محترم!

در بسیاری از حالت و اوضاع حوادثی در تاریخ بشریت و بخصوص زندگی پیامبران الهی طوری پیش آمده است، که فشارها و سختی‌ها، و مهاجرات های جبری، عامل حرکت و برکت شده است. از جمله مهاجرت رسول الله ﷺ از مکه به مدینه با فشارها و سختی‌ها مواجه بود ولی این هجرت برکت و نور عظیمی را برای بشریت به ارمغان آورد. این مهاجرت و اوضاع و حالت مشقت بار رسول الله ﷺ درس آموزنده برای مصلحان و مبلغان دینی است که ؛ باید آمادگی کامل برای هر گونه اذیت و آزاری را از جانب مخالفان خود داشته باشند.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۴)

آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، مانند کسی است که کردار بدش برای او مزین شده و ایشان از هوی و هوس خود پیروی کردند؟ (۱۴)
«بَيِّنَةٌ» از کلمه «بَيِّنُونَ» (جدایی) است. در اصل به چیزی می‌گویند که میان دو چیز فاصله و جدایی ایجاد میکند، طوریکه دیگر هیچ گونه ربط و اتصالی با هم در بین این دو چیز نباشد. بنابر همین دلیل روشن و آشکارا است که؛ حق را از باطل جدا می‌کند آنرا «بَيِّنَةٌ» می‌گویند.

پیامبر ﷺ با منطق و بیّنه با دلائل و معجزات به سراغ مردم می‌آید، ولی کفار به پیروی از هوس‌های خویش با او برخورد می‌کردند.

بناءً باید گفت که: رسالت پیامبر اسلام همراه با بیّنه است. آن حضرت از جانب الله تعالی مأمور است و از پیش خود حرفی ندارد و بر این امر تأکید می‌ورزد.
طوریکه قرآن عظیم الشان در این مورد می‌فرماید: «إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي» (بگو: همانا من از طرف پروردگارم بر دلیل آشکاری هستم) (سوره انعام، 57).

کُفَّار در مقابل این دعوت حق رسول الله ﷺ می‌گفتند: اگر راست می‌گویی، چرا قهر خدا بر ما نازل نمیشود؟ «تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» نظیر آیه‌ای که می‌گفتند: اگر این مطلب راست است، خدایا! بر ما سنگ بباران، «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حَجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ» (انفال، 32).
«استعجال» و عذاب خواهی در اقوام دیگر هم بوده و به حضرت هود و صالح و نوح

هم می‌گفتند: اگر راست می‌گویی عذاب موعود را سریعاً برای ما بیاور. «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» (اعراف، 70 و 77؛ هود، 32).

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ﴿١٥﴾

وصف جنتی که به پرهیزگاران وعده داده شده (چنین است که) در آن جویهایی از آب (زالال و خاص) است که بدبو شدنی نیست، و جویهایی از شیری که مزه‌اش تغییرناپذیر است، و جویهایی از شرابی است که برای نوشندگان لذت بخش است و جویهایی از عسلی است که ناب وخالص است و در آن جا برای آنان هرگونه میوه است و از آمرزش پروردگار شان برخوردارند. (آیا ایشان) مانند کسانی هستند که در آتش دوزخ دائمی‌اند؟ و از آب جوشان نوشانده می‌شوند که روده هایشان را پاره پاره می‌کند. (15)

«غیر آسن»: آبی است که رنگ و بو و طعمش تغییر نکرده و فاسد نشده باشد، یعنی غیر متغیر. باید متذکر شد که: نعمت‌های بهشتی از هر گونه آفت و نقص و تغییر به دورند. «مصفی»: خالص. باید متذکر شد که: نعمت‌های بهشتی از هر گونه آفت و نقص و تغییر به دورند. در ضمن آب و هوای بهشت، نعمت‌ها را متغیر و مسموم و بد بو نمی‌سازد. ابن مسعود گفته است: رودخانه‌های بهشت از کوهی از مشک می‌جوشند (مختصر ۲۳۲/۳). **(وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ)** و رودخانه‌هایی از شیری که بی نهایت سفید و شیرین و پرچربی است و هرچند بماند نمی‌ترشد و آنطور که شیر دنیا فاسد می‌شود، فاسد نمی‌گردد. و در حدیثی مرفوع آمده است: «از پستان حیوانات نیامده است» (مختصر ۲۳۲/۳).

«وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى» و رودخانه‌هایی از عسل بسیار صاف و خوشرنگ و بو در آن جاری است که از شکم زنبور عسل خارج نشده است. ابو سعود گفته است: «**عسل مصفی**» یعنی موم و فضولات زنبور عسل با آن مخلوط نیست. (ابو سعود ۷۴/۵).

«وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» آنها در بهشت از انواع و اصناف متعدد میوه و ثمر برخوردارند.

در حاشیه‌ای بیضاوی گفته است: آوردن ثمرات بعد از نوشیدنی نشان دهنده‌ی آن است که خوردنی‌های اهل بهشت برای لذت است نه برای رفع احتیاج. (شیخ زاده ۳۴۸/۳) «وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ» علاوه بر تمام اینها، از نعمت‌های روحی نیکو برخوردارند که عبارت است از بخشودگی و مهر و رضایت خدا. در حدیث آمده است: «رضایت من شامل حال شما شده است و بعد از آن هرگز از شما ناراضی نمیشوم». صاوی گفته است: در بهشت در مورد خوردن و نوشیدن باز خواست و محاسبه به عمل نمی‌آید. به عکس دنیا که بر خوردن و نوشیدن آن باز خواست و عقاب مطرح است. اما در مقابل نعمت‌های آخرت حساب و عذابی مقرر نیست. (صاوی ۸۴/۴)

«كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ» آیا چنین کسانی به چنین اوصاف و نعمت‌هایی مانند کسی است که برای همیشه در دوزخ میماند؟ استفهام برای انکار است.

یعنی آن که در آن نعمت پایدار قرار دارد با کسی که برای همیشه در آتش است، برابر نیست؟ و «سُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» به جای آن نوشیدنی‌ها، آبی بسیار داغ می‌نوشند، و از فرط داغی و حرارتش روده‌ها را پاره می‌کند؟ مفسران گفته‌اند: آب به آخرین درجه‌ی حرارتش می‌رسد، که وقتی به آن نزدیک شوند صورتشان کباب می‌شود و پوست سرشان می‌افتد. و وقتی آن را بنوشند روده‌ها قطع شده و از دبرشان بیرون می‌ریزد. (تفسیر قرطبی ۶/۲۳۷).

خواننده محترم!

در آیه 12 بطور مختصر در مورد وصف جنت مطالبی بیان شد «جَنَّاتٍ تَجْرِي»، ولی در این آیه مبارکه تفصیل آن بیان می‌یابد. «فِيهَا أَنْهَارٌ ... وَ أَنْهَارٌ ... وَ أَنْهَارٌ» دلیل این که خداوند متعال در این آیه مبارکه؛ از این چهار نوع جویبار ذکری بعمل آورده اینست که: این انواع چهارگانه؛ ضرورت، نیاز، عیش و عشرت و درمان را باهم جمع کرده‌اند زیرا آب ضرورت است، شیر مورد نیاز است، شراب سبب عیش و عشرت است و عسل درمان بخش.

برای هر چیزی کمالی است، کمال آب، بو نداشتن و کمال شیر، تغییر نکردن مزه آن و کمال نوشیدنی‌ها، لذیذ بودن و کمال عسل، خالص بودن آن است. با توجه به تکرار کلمه «انهار» میتوان فهمید که هر يك از شیر و عسل و شراب و آب، دارای چندین نهر است.

در حدیث شریف آمده است: «در بهشت دریای شیر است و دریای آب و دریای عسل و دریای شراب؛ سپس جویباران از این دریاها منشعب می‌شوند». قابل تذکر است که: تعدد و تنوع طلبی، خواست طبیعی بشر است. در بهشت، در کنار نعمت های مادی و جسمانی، نعمت های معنوی و روحی نیز هست. نعمت هایی را که بهشتیان دریافت می کنند، در سایه مغفرت پروردگار است. همچنان باید گفت که: حساب جسم و بدن انسان در قیامت، با جسم و بدن او در دنیا فرق می‌کند. «حمیم»: آب سخت سوزانی است که در حال غلیان و جوشش قرار دارد «تا روده‌هایشان را پاره‌پاره کند» از فرط حرارت و داغی خویش؟ هرگز این دو گروه باهم برابر نیستند.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (16 الی 23) درباره حال منافقان و مهتدون (راه یافتگان) هنگام گوش فرادادن به آیات عقیدتی و هنگام نزول آیات عملی ، بحث بعمل آمده است .
وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴿١٦﴾

و از آنان (منافقان) کسانی هستند که به تو (در ظاهر) گوش می‌دهند، اما وقتی که از نزد تو بیرون می‌روند به کسانی که به آنان علم و دانش بخشیده شده است (به طور تمسخر) می‌گویند: او هم اکنون چه گفت؟ ایشان کسانی‌اند که الله بر دل‌هایشان مهر نهاده است و از هوی و هوس‌هایشان پیروی کرده‌اند. (16)

«آنفا» چند لحظه پیش.

در این آیه مبارکه خطاب به رسول الله ﷺ می‌فرماید: کافرانی که در ظاهر مسلمان هستند، در مجالس تو شرکت میکنند و به قرآن گوش می‌دهند، از اینکه به حقایق تو

و کتاب تو ایمان ندارند، قادر به درک و پذیرش آن هم نیستند، بدین بنیاد زمانیکه به پیروانت که نسبت به سخنان تو علم دارند می‌رسند، با تحقیر و تمسخر می‌گویند: این چه سخنانی است که این مرد می‌گوید؟!

ولی ای پیامبر! گمان نکنی که سخنان تو قابل درک نیست، بلکه روحیه عناد و لجاجت آنها باعث گردیده که خداوند بر دل آنها مهر نهد و آنان قدرت درک حقیقت را نداشته باشند و فقط تابع هوا و هوس‌های خویش باشند.

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ» در میان آن منافقان گروهی به سخنان تو گوش می‌دهند. «حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ» تا وقتی که از مجلست بیرون می‌روند. «قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنفَاءً»، به دانشمندان صحابه از قبیل ابن عباس و ابن مسعود می‌گویند: محمد چند لحظه قبل چه گفت؟ ابن کثیر گفته است: خدای متعال از کودنی و کم فهمی منافقان خبر داده است. به طوری که در مجلس پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم می‌نشینند و به گفتارش گوش می‌دهند، اما چیزی از آن نمی‌فهمند. وقتی از نزد او بیرون می‌روند به یارانش می‌گویند: همین حالا محمد چه گفت؟ سخنان او را درک نمی‌کنند و به آن اهمیت نمی‌دهند. (مختصر ۳/۳۳۳).

«أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ» خدا به سبب کفرشان بر قلب آنان مهر زده است. وَ اتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶) و از هوس‌های باطل خود تبعیت کردند.

اسباب نزول آیه 16:

968- ابن منذر از ابن جریج روایت کرده است: مسلمانان و منافقان با هم دور نبی کریم (جمع می‌شدند. مسلمانان سخنان پیغمبر را به گوش جان می‌شنیدند و به آن قلباً توجه می‌کردند. منافقان نیز گفتار پیامبر را می‌شنیدند، اما توجه قلبی نمی‌کردند چون از حضور مبارک خارج میشدند از مسلمانان می‌پرسیدند که پیامبر همین اکنون چه گفت؟ پس آیه «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ.....» نازل شد.

شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «از اینجا تا آخر سوره در باب تهدید مردم ضعیف‌الایمان نازل شد».

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ﴿۱۷﴾

و کسانی که هدایت یافته اند خدا بر هدایت شان افزوده و پرهیزکاری و تقوایشان را به آنان عطا کرده است (17)

«تَقْوَاهُمْ»: تقوائی که برای نجات انسان از دوزخ و رسیدن آنان به جنت لازم است. در ضمن باید متذکر شد که: تقوا، هدیه و مکافات الهی برای هدایت پذیران است. هدایت واقعی آن است که انسان را به تقوا برساند.

امام فخر رازی گفته است: بعد از این که خدا توضیح داد که منافق گوش می‌دهد اما سود نمی‌برد، دوباره گوش می‌کند اما فایده نمی‌برد، بیان کرده است که حال مؤمن هدایت شده به عکس آن است؛ چون گوش می‌دهد و می‌فهمد و به علم خود عمل می‌کند. فایده‌ای که اینجا وجود دارد قطع عذر منافق می‌باشد؛ چون اگر بگوید به خاطر ابهام، گفتار پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را نفهمیدم، در رد او گفته می‌شود: مؤمن فهمید و مطلب را دریافت نمود، و نفهمیدن تو از تیرگی قلب تو است نه از ابهام سخن او. (تفسیر کبیر ۵۸/۲۸).

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ ﴿١٨﴾

پس انتظار ندارند مگر قیامت را که به ناگهان به سراغشان آید، که به راستی هم اکنون نشانه‌های آن ظاهر شده است، پس چون قیامت به سراغشان بیاید، عبرت گرفتن‌شان چه سودی برای آنان خواهد داشت؟ (۱۸).

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ ﴿١٩﴾

پس بدان که معبودی جز الله نیست، و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن، و الله گردش و آرامیدن تان را می‌داند. (۱۹).

«متقلّبکم و مثواکم» همه حرکات و سکانات شما. (به قولی معنی این است: که الله تعالی جنب و جوش و گردش شما را در اعمال روزانه‌تان و جای قرار و آرام شما را در شب به هنگام خوابتان می‌داند.

شاه ولی الله دهلوی میگوید: «حاصل معنی این آیات، نکوهش شخصی است که به مجلس علم درآید ولی به فهم حقیقت آن نرسیده و به سبب هجوم هوای نفس بر دلش، نیازمند پرسش از دیگران گردد همچنین این آیات بیم دهی‌ای است از قیامت برای همچو شخصی». (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی)

«استغفار» از ریشه «غفر» در لغت به معنی «پوشش»، (ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، ج 5، ص 25)، «محو» و «پاک» کردن است. اما در اصطلاح به معنی درخواست زبانی یا عملی آمرزش و پاک کردن گناهان از پیشگاه خداوند است. راغب اصفهانی).

در فرهنگ دینی، درخواست آمرزش از پیشگاه پروردگار با عظمت، دارای چنان اهمیتی است که قرآن عظیم الشان به آن تاکید نموده طوریکه میفرماید: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً» (سوره نوح 10) و «وَ اسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (مزل، 20). حتی پیامبران الهی از خداوند طلب درخواست آمرزش داشتند: «وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ»؛ (مؤمنون، 118). و بگو: پروردگارا! مرا ببخش و رحمت کن و تو بهترین رحم‌کنندگان. «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ ادْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ»؛ (موسی) گفت: پروردگارا! من و برادرم را ببامرز، و ما را در رحمت خود داخل فرما. (اعراف، 151).

در آیه «وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» ملاحظه نمودیم که: زنان و مردان، هر دو مشمول دعای پیامبرند و ملائک دعای پیامبر، مؤمن بودن است نه جنسیت. از فحوی آیه «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مَثْوَاكُمْ» معلوم می‌گردد که: تنها به استغفار پیامبر تکیه نکنید، بلکه خودتان نیز الله تعالی را حاضر و شاهد دانسته و از گناه در محضر او حیا کنید. همه انسانها حتی رسولان الهی نیازمند لطف و رحمت الله تعالی هستند. احاطه علمی خداوند بر تمام حالات انسان‌ها است، راه نجات از عقوبت لغزشها همانا روی آوردن به استغفار است.

در حدیث شریف به روایت طبرانی از ابو هریره (رض) آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنِّي لِأَسْتَغْفِرَ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ». «همانا من

در روزی صد بار از خداوند آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می‌کنم». یا معنی این است: ای پیامبر ﷺ! بر ترک امور اولی و افضل استغفار بخواه.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ در عمل به فرمان الهی در مورد آمرزش‌خواهی - چنین دعا میکردند: «اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي في أمري وما أنت أعلم به مني، اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي في أمري وما أنت أعلم به مني، اللهم اغفر لي هزلي وجدلي وخطيئتي وعمدي، وكل ذلك عندي». «بار الها! بر من خطا و جهل و اسرافم در كارم را و آنچه را كه توبه آن از من داناتر هستی، بیامرز. بار الها! بیامرز بر من امور غیر جدی و جدی‌ام را و خطا و قصدم را و همه اینها را که نزد من است».

همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم از علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است که آن حضرت (ص) در آخر نماز چنین دعا می‌کردند: «اللهم اغفر لي ما قدمت وما أخرت، وما أسررت وما أعلنت، وما أسرفت وما أنت أعلم به مني، أنت إلهي لا إله إلا أنت». «بار الها! بیامرز بر من آنچه را که پنهانی انجام داده‌ام و آنچه را که آشکار کرده‌ام و بیامرز بر من زیاده روی‌ام را و آنچه را که تو از من به آن داناتری، تو خدای من هستی، معبودی جز تو نیست».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) آمده است که رسول الله (ص) فرمودند: «به ذکر لا اله الا الله و به استغفار پایبند باشید و این دو را بسیار تکرار کنید زیرا ابلیس گفت: همانا من مردم را با گناهان هلاک ساختم و آنان مرا به لا اله الا الله و استغفار هلاک ساختند، سپس چون این کار را از آنان دیدم؛ با هوس‌ها هلاک‌شان ساختم پس آنان (به غلط) می‌پندارند که راه یافته‌اند».

همچنان در حدیثی آمده است که: هرکس دعای زیر را بخواند، خداوند گناهانش را می‌آمرزد، اگر چه از میدان جهاد گریخته باشد: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَآتُوبُ إِلَيْهِ».

(من از خدای بزرگی که هیچ معبودی بجز او «بحق» وجود ندارد و زنده و پاینده است، آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می‌کنم). ألبانی آنرا صحیح دانسته است، نگا: صحیح الترمذی 182/3 و جامع الأصول لأحاديث الرسول ص 389/4 - 390 به تحقیق ارنائو و ط.

به زبان آوردن گناهان در هنگام توبه:

هر زمانیکه شخصی مرتکب گناهی میشود بعد قلباً پشیمان گشته و تصمیمش را عزم میکند تا آن گناه را دیگر تکرار نکند و از خداوند میخواهد تا گناهش را ببخشد، عبارتی قصد توبه مینماید، پس همین نیت درونی بیانگر آنست که او از کدام گناه می‌خواهد توبه نماید، بنابراین بر زبان آوردن گناه در هنگام توبه گفتن نیازی نیست، کافیهست تا شخص از خدا طلب مغفرت نماید و خداوند از قلب او آگاهست و می‌داند از چه گناهی توبه می‌کند.

پس کافیهست تا لفظ توبه و استغفار ورد زبانش باشد، زیرا توبه بایستی هم در قلب و هم در زبان باشد، در قلب خود پشیمان شود و با زبان توبه و استغفار کند ولی نیازی به ذکر گناه نیست، از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً» رواه البخاری.

از رسول الله ﷺ شنیدم که میفرمود: سوگند به خدا که من در روز بیش از هفتاد بار استغفرالله و اتوب الیه می گویم.

از اعر مزنی رضی الله عنه روایت شده که: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّهُ لَيَعَانُ عَلَى قَلْبِي، وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِئَةَ مَرَّةٍ» رواه مُسْلِم. (رسول الله ﷺ فرمود: همانا بر دلم از ذکر فتور و سستی پیدا میشود (در لحظه های گرفتاری) و من روزی صد بار استغفرالله می گویم.) که مسلماً این توبه و استغفار با زبان جاری شده و قلب با آن همراه بوده است.

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِنَّا أَنْزَلْنَا سُورَةَ مُحْكَمَةً وَذَكَرَ فِيهَا الْقِتَالَ رَأَيْتُ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَى لَهُمْ ﴿٢٠﴾

کسانی که ایمان آورده اند میگویند چرا سوره ای نازل نمی‌شود؟ (که در آن فرمان جهاد باشد) پس چون سوره روشن و محکم (غیر منسوخ و واضح) نازل شود و در آن جنگ ذکر گردد، آنان را که در دل هایشان مرض نفاق است می بینی مانند کسی به تو نگاه می‌کنند که به سبب مرگ بیهوش شده باشد، پس همان مرگ برایشان بهتر است. (۲۰) قرطبی گفته است: مُحْكَمَةٌ یعنی نسخ نشده. و قتاده گفته است: هر سوره‌ای که در آن از جهاد یاد شده است، محکم به شمار می‌آید، شدیدترین بخش قرآن برای منافقین، بخش جهاد است. (تفسیر قرطبی ۲۴۳/۱۶).

«فَأُولَى لَهُمْ» وای به حالشان! در التسهیل آمده است: کلمه‌ای است که برای تهدید و نفرین به کار می‌رود. مانند فرموده‌ی: أُولَى لَكَ فَأُولَى. (التسهیل ۴۹/۴. بعضی از مفسران گفته‌اند: فَأُولَى لَهُمْ یعنی برای آنان شایسته‌تر است. خبر آن عبارت است از طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ و آنچه که ما ذکر کردیم روشن‌تر است و قرطبی آن را پذیرفته است.)

طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ﴿٢١﴾
فرمانبردارای و گفتار نیک برای آنها بهتر است، پس چون امر (جنگ) قطعی شد، اگر به الله راست گویند (وصادقانه بجنگند) حتماً برایشان خیر است. (21)

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴿٢٢﴾
شما منافقان اگر (از فرمان خدا و اطاعت قرآن) روی بگردانید جز این از شما انتظار نمی‌رود که در زمین فساد کنید و پیوندهای خویشاوندی تان را قطع کنید؟ (22) این کثیر در معنی آن میفرماید: چه بسا اگر از جهاد روی برگردانده و سرباز زنید؛ به شیوه دوران جاهلیت - مانند فساد افروزی در زمین و غیره - برگردید.

قتاده گفته است: یعنی وقتی آنها به کتاب خدا پشت کردند، آنان را چگونه دیدید؟ آیا به خون ریختن نپرداختند، و صلّه‌ی رحم را قطع نکردند، و از فرمان رحمان سر برنتافتند؟! ابو حیان گفته است: منظور دوران فترت بعد از زمان پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم است. (البحر ۸۲/۸).

کلمه «عسی» بر توقع رخدادی که بعداً به وقوع می‌پیوندد، دلالت می‌کند و از آنجا که توقع در مورد خداوند متعال قابل تصور نیست زیرا او بر گذشته و آینده به طور یکسان

دانا و محیط می باشد پس «عسی» در مورد خداوند متعال مفید تحقق و قطعیت است نه مفید توقع.

در حدیث شریف آمده است: «ما من ذنب أحرى أن يعجل الله تعالى عقوبته في الدنيا مع ما يدخر لصاحبه في الآخرة من البغي وقطيعة الرحم». «هیچ گناهی سزاوارتر به آن نیست که خداوند متعال عقوبت آن را در دنیا شتابان بفرستد - بجز آنچه که برای صاحبش در آخرت ذخیره می کند - مانند بغاوت و قطع پیوند رحم». (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ ﴿٢٣﴾

اینان همان کسانی که خدا آنان را لعنت نموده و [گوش دل] ایشان را کر و چشم های شان را کور کرده است. (23)

امام قرطبی گفته است: خدا فرموده است: هر کس چنان عمل کند نفرین بر او باد! و بهره گیری از شنوایی و بینایی را از او سلب می کند، تا به حق راهیاب نشود هر چند آن راهم بشنود. بدین ترتیب او را به صورت حیوان بی خبری در می آورد. (تفسیر قرطبی ۲۴۶/۱۶).

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (24 الی 35) در باره حال منافقان هنگام جان دادن و فلسفه ی جهاد، حال و روز برخی از کافران اهل کتاب و برخی از مؤمنان در روز قیامت ، بحث بعمل آمده است .

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴿٢٤﴾

آیا منافقان در آیات قرآن تفکر نمی کنند یا بر دلهاشان خود قفل ها (جهل و نفاق) زده اند. (۲۴)

«أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» ام به معنی «بل» است و برای انتقال از توبیخی به توبیخ دیگر است؛ زیرا ظلمت و قسوت قلوبشان به حدی افزایش یافته است که تفکر و اندیشه را نمی پذیرد، یعنی قلب آنان سخت و تیره می باشد و انگار با قفل های آهنین قفل شده است، نه نوری در آن نفوذ می کند و نه ایمانی.

امام فخر رازی گفته است: قلب برای شناسایی و معرفت خلق شده است. وقتی معرفت در آن نباشد، مرده است. به انسان مودی می گویند: انسان نیست، وحشی است. و این قلب نیست، بلکه سنگ است. (تفسیر کبیر ۶۶/۲۸).

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَى لَهُمْ ﴿٢٥﴾

بی گمان کسانی که پس از آنکه راه هدایت بر آنان روشن شده است، به آن پشت کردند [و به گذشته برگشتند]، شیطان آن را در چشمشان آراسته است جلوه داد و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است. (۲۵)

واقعیت امر اینست که: توجه و گوش دادن به وسوسه های شیطان، از آفات ایمان است و سر انجामी جز ارتداد و بد عاقبت شدن ندارد.

«سَوَّلَ لَهُمْ» یا به معنای زیبا ساختن زشتی ها و وارونه نمایاندن واقعیات است و یا به معنی «تسهیل» و آسان سازی است، یعنی شیطان راه انحراف را برای انسان آسان جلوه

میدهد. بناءً باید گفت که: زیبا جلوه دادن بدی‌ها و آرزوهای طولانی، از جمله وسایل کار شیطان است. (هر کس زشتی‌ها را زیبا جلوه دهد، شیطان صفت است)

فعالیت های شریرانه شیطان که در قرآن از آن یادآوری شده است:

فعالیت های شریرانه که در قرآن عظیم الشان بدان اشاره شده عبارتند از: وسوسه: (ناس، 4 و 5)، امر به فحشا و زشتی‌ها: (نور، 21)، زینت دادن کارهای زشت: (انفال، 48 و انعام، 43)، ایجاد ترس و وحشت: (آل عمران، 175) و دشمنی (مائده، 91)، وعده فقر و تنگدستی (بقره، 268)، بد قولی و خلف وعده (ابراهیم، 27)، اسراف: (اسراء، 27) و بازداشتن از یاد الله (نساء، 60)، اختلاف و تفرقه (اسراء، 53 و طه، 20)، تمرد و نافرمانی: (مریم، 44)، ایجاد شك و تردید (حج، 3)، شرك و انحراف: (نمل، 24؛ قصص، 15) و آرزوهای طولانی و دراز (محمد، 25).

راه مقابله و مبارزه با شیطان:

قرآن عظیم الشان راه مقابله و مبارزه انسان در برابر شیطان را در دو چیز معرفی میکند: یکی آن که به دید دشمن به او دیده شود؛ «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (6) (آیه 6 سوره فاطر) (بی‌گمان، شیطان دشمن شما است، پس شما نیز او را دشمن بگیرید؛ جز این نیست که او دار و دسته‌ی خود را فرا میخواند تا از اصحاب دوزخ باشند).

دیگر اینکه در برابر شرور شیطان، به الله متعال پناه برد. «وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (200) (آیه 200 سوره اعراف) (و اگر از طرف شیطان (و شیطان صفتان) کمترین وسوسه و تحریک و سوء نیتی به تو رسید، پس به خداوند پناه آور که قطعاً او شنوا و داناست.) در غیر آن شیطان خارجی، «الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ» (25) و شیطان درونی، «وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي» (آیه: 96 سوره طه) انسان را به هلاکت و نابودی میرسانند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ﴿٢٦﴾

این بخاطر آن است که آنها به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند گفتند ما در بعضی از امور از شما پیروی میکنیم، در حالیکه الله اسرار آنها را میداند. (۲۶)

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ ﴿٢٧﴾

پس حال و وضعشان زمانی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند در حالیکه بر صورت و پشتشان [تازیانه عذاب] می‌زنند، چگونه خواهد بود؟ (۲۷)

قرطبی گفته است: این تخویف و تهدید است. یعنی اگر عذاب آنها به تأخیر بیفتد تا فرا رسیدن اجل و پایان عمر تأخیر میشود. (تفسیر قرطبی ۲۵۰/۱۶).

حضرت ابن عباس(ض) گفته است: هر تبهکاری که بمیرد فرشتگان به صورت و پشت او تازیانه می‌زنند. (البحر ۸/۸۴).

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَكَرَهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴿٢٨﴾

این عذاب بدین سبب است که آنان از آنچه که الله را ناراض می‌سازد پیروی کردند و کسب رضایت او را ناخوش داشتند، خدا هم اعمالشان را محو و باطل گردانید. (۲۸)

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ ﴿٢٩﴾

آیا کسانی که در دلهایشان مرض (نفاق پنهان) است گمان کردند خدا کینه های (پنهانی) شان را آشکار نخواهد ساخت. (۲۹)
«أضغان» جمع ضغن، حقد و کینه های شدید.

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٠﴾

و اگر بخواهیم، آنان را یک یک به تونشان می دادیم پس ایشان را به سیمای [حقیقی] شان میشناسی و بی تردید آنان را از شیوه سخن گفتن خواهی شناخت؛ و الله کارهای شما را می داند. (۳۰)
«بسیماهم» سیما، قیافه، علامت.

«وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» کلبی گفته است: بعد از نزول این آیه هر منافقی در محضر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم زبان می گشود، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم او را می شناخت. (تفسیر قرطبی ۲۵۳/۱۶).

رسوایی گنهکاران انتظار به بر پای روز قیامت نیست، بلکه در دنیا نیز امکان رسوایی آنها حتمی است، زیرا خلق و خوی درونی انسان، در قیافه و چهره انسانها تأثیر گذار است و سیمای انسان تا حدود زیادی بیانگر سیرت او می باشد به همین خاطر پروردگار با عظمت ما فرموده است: «فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ» از جانب دیگر نه فقط اصل سخن، بلکه لحن سخن نیز باید مؤدبانه باشد. بی ادبی منافقان در سخن گفتن، نفاق درونی آنان را آشکار می سازد.

طوری که در آیه مبارکه به این اصل با زیبایی خاصی اشاره بعمل آمده است «لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» (البته آنان را از شیوه و تن گفتار شان می شناسی).

هدف از لحن قول: در این آیه مبارکه؛ روش و فحوی سخن گفتن است.
طوری که عادت منافقان است که همیشه به عیبجویی مسلمانان و گفتن سخنان نیش دار و زننده می پردازند به طوری که از لحن سخنشان درست فهمیده میشود که متکلم مربوط به کدام حزب و گروه است. (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروری (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری) انس بن مالک (رض) می فرماید: «ما عازم یکی از غزوات شده بودیم و در آن غزوه نه تن از منافقان با ما همراه بودند و مردم از آنان به درد آمده بودند پس آن منافقان شبی خوابیدند و صبح که بیدار شدند، بر پیشانی هر یک از آنان نوشته بود: این شخص منافق است».

در روایات ثابت شده است که رسول اکرم ﷺ گروهی از منافقان را به نام معرفی نمودند از جمله در حدیث شریف ذیل به روایت عقبه بن عامر (رض) آمده است که فرمود: «رسول اکرم ص برای ما سخنرانی ای ایراد نموده و پس از حمد و ستایش الله تعالی فرمودند: «إِنَّ فِيكُمْ مَنَافِقِينَ، فَمَنْ سَمِيتَ فليَقِم» بی گمان در میان شما منافقانی هستند پس هر کس را که من نام بردم، از جای خویش برخیزد. آن گاه فرمودند: برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! تا آن که سی و شش نفر را نام بردند. سپس بار دیگر فرمودند: بی گمان در میان شما منافقانی هستند پس از خداوند پروا دارید». راوی می افزاید: «عمر (رض) از نزد مردی از همانان که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم نامش را برده بودند در حالی گذشت که او چهره خود را پوشانده بود و چون

عمر (رض) از قبل او را می‌شناخت، از او پرسید: تو را چه شده است که چهره‌ات را پوشانده‌ای؟ آن منافق سخن پیامبر ﷺ را [در مورد معرفی خود] به وی نقل کرد. پس عمر (رض) بر او چیغ زد و گفت: گم شو ای بدبخت روزگار!.

وَلَنْبَلُونَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ ﴿٣١﴾

به یقین ما شما را امتحان می‌کنیم تا مجاهدان و صابران شما را معلوم کنیم و احوالتان را بشناسانیم (۳۱)

در التسهیل آمده است: منظور از گفته‌ی **حَتَّى نَعْلَمَ** یعنی آشکارا آن را بدانیم تا به وسیله‌ی آن بتوان بر شما استدلال کرد و اقامه‌ی حجت نمود، وگرنه خدا قبل از وقوع اشیا آن را میداند، اما خواسته است بر مبنای اعمال صادر شده از آنها بر بندگانش اقامه‌ی حجت بکند. فضیل بن عیاض هر وقت این آیه را میخواند گریه میکرد و میگفت: بار خدایا! مرا آزمایش مفرما؛ زیرا وقتی ما را امتحان کنی ما را افشا نموده و پرده‌ی اسرار ما را پاره میکنی. (التسهیل ۵۰/۴).

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِبِّطُ أَعْمَالَهُمْ ﴿٣٢﴾

بی‌گمان کسانی که پس از این که هدایت بر ایشان روشن شد، کفر ورزیدند و مردم را از راه الله باز داشتند و با پیغمبر مخالفت کردند هرگز به خداوند زیانی نمی‌رسانند، و به زودی اعمالشان را نابود می‌کند. (۳۲)

«شاقوا»: یعنی آنان در شق و جانبی قرار گرفتند و پیامبر ﷺ در شق و جانب دیگری.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و از پیامبر [او نیز] اطاعت نمایید و اعمال خود را باطل مسازید! (۳۳)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» الله تعالی در این آیه مبارکه خطر نشان می‌سازد که؛ لازمه‌ی ایمان، تسلیم بودن و اطاعت از احکام و دستاویز الله و رسول الله ﷺ است. به صورت کل گفته می‌توانیم که هدایت و فرامین دین را میتوان در نوع خلاصه و جمع‌بندی نمود؛ احکام الهی که همانا احکام قرآنی است دستاویز است که جانب الله تعالی وضع گردیده است و سنت رسول الله صلی الله علیه سلم که در احادیث توضیح یافته است. و در ضمن احکام و دستاویز است که؛ دستاویز متغییر که؛ به مقتضای ضرورت‌ها و نیازها مردم و جوامع بشری از طرف حاکم اسلامی صادر میشود.

اسباب نزول آیه 33:

969- ابن ابوحاتم و محمد بن نصر مروزی در «کتاب الصلاة» از ابوعلیه روایت کرده اند: یاران رسول الله (فکر می‌کردند، هرکسی که به ذات اقدس الهی ایمان داشته باشد ارتکاب گناهان برایش ضرر و زیان ندارد، چنانچه با کفر انجام اعمال نیکو سود نمی‌بخشد. پس «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» نازل شد. پس ترسیدند که ارتکاب گناه اعمال نیک را باطل میکند.

«وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (و اعمال خود را باطل نگردانید) یعنی: حسنات و ثوابهای خویش را با گناهان کبیره، ریا، شهرت طلبی و منت گذاری باطل نگردانید. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «اعمال خود را با ارتداد باطل نگردانید».

همچنان آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که گناهان کبیره، طاعات را هدر می‌دهند. امام مالک و امام ابوحنیفه بر اساس همین آیه برآنند که ترک نافله‌ای که شخص آن را شروع کرده، جایز نیست زیرا نافله گذار قبل از شروع کردن به عمل نفل، امیر نفس خویش است اما چون به عمل نفل شروع کرد، دیگر خود را بدان ملزم نموده و بر انجام آن عزم کرده است بنابراین، تمام کردن آن بر وی واجب می‌باشد. (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری).

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ﴿٣٤﴾

آنان که کافر شدند و راه خدا را (به روی خلق) بستند و به حال کفر مردند خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید. (۳۴)

«فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» خدا هرگز و در هیچ حالی آنها را نمیبخشد. این بیان به طور یقین وقطعی نشان میدهد که هرکس بر کفر بمیرد خدا او را نمی‌بخشد؛ چون گفته است: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ**. ابو سعود گفته است: این حکم شامل تمام افرادی می‌شود که بر کفر می‌میرند، هرچند درست هم باشد که در مورد اهل قلب نازل شده است. (ابو سعود ۷۸/۵). قلب در لغت به معنی چاه است که دهانه آن سنگ چین نشده باشد و اصحاب قلب به سران قریش گفته میشد که در جنگ بدر بدست مسلمانان کشته شده و در چاه بدر مدفون گردیده اند.

سیره پیامبر(ص) چنین بود که هرگاه مرده‌ای را می‌دید فرمان دفن او میداد و در این جهت میان کافر و مسلمان فرق نمی‌گذاشت ولی در جنگ بدر چون شماری گشته شده گان دشمن زیاد بود و دفن هر یک از آنان برای مسلمان دشوار بود بناءً پیامبر(ص) فرمان داد تا جنازه همه سران شریک را در چاه کثیف و بد بو افکنند سرف جسد امیه ابن غلف را در همانجا که افتاده بود دفن کردند چون او زیاد فربه و چاق بود در زره خود متورم شده و پندیده بود.

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٥﴾

هرگز سست نشوید و دشمنان را به صلح (ذلت بار) دعوت نکنید، چرا که شما برترید و الله با شماست و هرگز (اجر و پاداش) اعمالتان را کم نمیکند. (۳۵)

«السَّلْمِ» صلح.

جمله «فَلَا تَهِنُوا» این فهم عالی را برای ما می‌آموزاند که: مؤمن، نباید به خود سستی راه دهند، یعنی: شما آغازگر فراخوانی کفار به صلح و سازش نباشید زیرا صلح با کفار - جز در هنگام ضعف - به هیچ حال دیگری جایز نیست.

بنابر این، مسلمانان تا آن‌گاه به جنگیدن با کفار مأمورند که آنان تسلیم شوند ولی در عین حال خداوند متعال از پذیرش صلح در صورت گرایش و تمایل مشرکان به آن، نهی نکرده است. «و شما برترید» یعنی: شما با شمشیر و حجت غالب و چیره اید، پس آخر الامر پیروزی از آن شماست، هرچند کفار در بعضی از اوقات بر شما غالب شوند «و خداوند با شما است» با نصرت و مدد و یاری خویش «و هرگز از اعمال شما نمی‌کاهد» یعنی: هرگز چیزی از ثواب اعمال شما را نمی‌کاهد و آن را ضایع و تباه نمی‌گرداند. (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی)

«وَلَنْ يَتْرِكُمْ أَعْمَالَكُمْ» و از پاداش اعمالتان هرگز چیزی نمی‌کاهد. ابن‌کثیر گفته است: در فرموده‌ی «وَاللَّهُ مَعَكُمْ» (الله تعالی با شماست) مژده‌ای بزرگ مبنی بر پیروزی و غلبه بر دشمنان مقرر است. (مختصر ۳/۳۳۸).

إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَإِنْ تَوَمَّنُوا وَتَتَفَوَّأُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ ﴿٣٦﴾

زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید پاداش هایتان را به شما میدهد و امواتان را [در عوض] نمی‌خواهد. (۳۶) ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی حق تعالی از شما بی‌نیاز است و چیزی را از شما نمی‌طلبد و صدقاتی هم که در اموال شما فرض نموده است، هدف از آن غمخوری و مددکاری با برادران فقیر شماست تا سود و ثواب آن به خود شما برگردد».

«إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ» اگر دنیا مزرعه آخرت قرار نگیرد، بازیچه بیش نیست. خیر بودن آخرت به خاطر آن است که هم لذت‌هایش آمیخته به رنج نیست و هم زودگذر و موهوم و خیالی نیست. بادر نظر داشت سایر آیات قرآنی، که در معرفی دنیا به «لَعِبٌ وَلَهُوَ» شده نباید انرا بمتابه دعوت مردم به رهبانیت و ترك دنیا تعریف و تفسیر نمود. زیرا دین مقدس اسلام در مخالفت صریح با رهبانیت میباشد.

رهبانیت همانا به معنی انزوا و گوشه‌گیری و گوشه‌نشینی است ما در اسلام رهبانیت و گوشه‌گیری نداریم «لا رهبانیه فی الاسلام» آنچه در اسلام وجود دارد زهد است. زهد به معنای ساده زیستی است که مورد تائید دین مقدس اسلام و علمای اخلاق میباشد. در ضمن باید گفت که: دنیا گرایی مثل بازی است، و انسان را از اهداف مهم باز میدارد. کلمه‌های «لعب و لهو» در کنار یکدیگر، در شش سوره از قرآن عظیم الشان آمده که در چهار مورد کلمه «لعب» مقدم بر «لهو» شده است؛ مانند آیه شریفه «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ لَلدَّارِ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ..». انعام، 32؛ محمد، 36؛ حدید، 20؛ انعام، 70).

و در دو جای دیگر کلمه لهو مقدم بر لعب شده است؛ مانند آیه شریفه «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَ لَعِبٌ وَ إِنِ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ....» (عنکبوت، 64؛ اعراف، 51).

کلمه «لعب»، در لغت به معنای بازی است. (قاموس قرآن، ج 6، ص 191)، و «لهو»، آن چیزی است که انسان را از آنچه که برای او لازم و مهم است، باز میدارد (قاموس قرآن، ج 6، ص 211).

به بیان دیگر، لهو، به معنای مشغول شدن توأم با غفلت است. اما در بعضی از کتاب‌های لغت، لهو را به معنای لعب دانسته‌اند. و چون لعب چیزی است که نفس انسان را به سوی خود جذب نموده، و از کارهای عقلایی و واقعی، و دارای اثر باز می‌دارد، یکی از مصادیق لهو هم خواهد بود.

قرآن عظیم الشان در (آیه 32 سوره انعام) میفرماید: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ لَلدَّارِ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ» (و زندگانی دنیا جز بازی و مشغولی نیست و البته خانه آخرت برای آنانی که پرهیزگاری میکنند، بهتر است. آیا نمی‌اندیشید (عقل ندارید!)).

«يَتَّقُونَ أَمْ لَا تَعْقِلُونَ» تعقل و تقوا، ملازم یکدیگرند. و تقوا از آثار ایمان و مرحله‌ای بالاتر است.

ایمان و تقوا دو عاملی است که دنیای انسان را از بیهودگی بیرون می‌آورد. و در نهایت با یک کلام باید گفت که: ایمان و تقوا، منافاتی با داشتن ثروت ندارد. «وَلَا يَسْئَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ» و از شما نمی‌خواهد که تمام اموال خود را انفاق کنید، بلکه فقط ادای زکات فرض شده را از شما می‌خواهد. این کثیر گفته است: یعنی خدا از شما بی‌نیاز است و چیزی از شما نمی‌خواهد، و فقط به خاطر دلداری و آرامش و کمک به برادران بینوا زکات اموال را بر شما فرض کرده است. تا نفع و ثواب آن به خودتان برگردد. (مختصر ۳۳۸/۳).

إِنْ يَسْأَلُكُمْ هَا فَيَحْفَظْكُمْ تَبَخَّلُوا وَيُخْرِجْ أَضْعَانَكُمْ ﴿٣٧﴾

اگر الله مال هایتان را از شما بخواد و (بر این امر) اصرار بورزد بخل خواهید ورزید و (این در خواست) کینه های شما را آشکار می‌کند. (۳۷). «یحفظکم» احفاء: به زحمت انداختن. تحمل مشقت. «تبخلوا» بخل: خود داری از احسان.

به تأسف باید گفت: دل بستگی برخی انسان ها به مال دنیا به اندازه است که حتی اگر الله تعالی هم از آنان چیزی را مطالبه کند، کینه او را به دل می‌گیرند. در حالیکه دل بستگی شدید به دنیا و بخل ورزیدن، از جمله مواردی است که؛ سرزنش و نقد دین مقدس اسلام قرار گرفته است.

درالتسهیل آمده است: چون انسان بر محبت مال پرورش یافته است. در صورتی که محبوبش از او گرفته شود، نیت و نهادش بر ملا میشود. پس بر مبنای رحمت خدا نسبت به بندگان در تکالیف سخت ن گرفته است. (التسهیل ۵۰/۴).

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِنُفْسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمَنْكُم مَّنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ ﴿٣٨﴾

آگاه باشید! شما همان مردمی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت میشوید، (و لیکن بعضی از شما بخل می‌ورزند و هر کس که بخل ورزد در حق خود بخل می‌ورزد. و الله بی‌نیاز است و شما نیازمندانید، و هرگاه سرپیچی کنید خداوند گروه دیگری را بجای شما می‌آورد که مانند شما نخواهند بود. (۳۸).

«وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنِ نَفْسِهِ» کسی که بخل می‌ورزد، گمان می‌کند مردم را از مال خود محروم کرده، در حالیکه خودش را از محبوبیت و عزت و قرب الهی محروم کرده است. «وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ» خدا از انفاق شما بی‌نیاز است و به اموال شما احتیاجی ندارد، بلکه شما به او محتاج و نیازمند هستید.

و من الله التوفيق

فهرست موضوعات ومطالب سوره مُحَمَّد :

سوره مُحَمَّد

وجه تسمیه

تعداد آیات، کلمات، و تعداد حروف

نام مُحَمَّد صلی الله علیه وسلم در قرآن کریم

ارتباط سوره محمد با سوره قبلی

فضیلت سوره محمد

محتوی سوره محمد

در آیات متبرکه (1 الی 3) بحث در باره:

احوال کافران و مؤمنان ، بعمل آمده است .

در آیات متبرکه (4 الی 9) در باره موضوعات:

فلسفه جهاد در اسلام ، اسیر و گشته در قرآن ، بحث بعمل می آید.

جهاد بعد از هجرت فرض کفایی است در هر سال

جهاد چه وقت فرض عین می شود

حکم قرآن عظیم الشان در باره اسراء جنگی غیرمسلمان

برخورد با اسراء

در آیات متبرکه (10 الی 15) درمورد

سرنوشت ملل نافرمان پیشین،

احوال مؤمنان و کافران، چگونگی بهشت و دوزخ بحث بعمل آمده .

هلاکت قوم ثمود

هلاکت قوم عاد به باد «ریح العقیم»

باد«ریح العقیم»

نزول عذاب الهی

در آیات متبرکه (16 الی 23)درباره حال منافقان و مهتدون

(راه یافتگان) هنگام گوش فرادادن به آیات عقیدتی و هنگام نزول

آیات عملی ، بحث بعمل آمده است .

به زبان آوردن گناهان در هنگام توبه

در آیات متبرکه (24 الی 35) در باره

حال منافقان هنگام جان دادن و

فلسفه ی جهاد،

حال و روز برخی از کافران اهل کتاب

و برخی از مؤمنان در روز قیامت ، بحث بعمل آمده است .

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها:

1- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد.

2- تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتور مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

3- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتور عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری) انتشارات : شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .

4- تفسیر کابلی

مفسر : شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمہ اللہ علیہ
مترجم : شیخ الہند حضرت مولانا محمود الحسن رحمہ اللہ علیہ
ترجمہ : جمعی از علمای افغانستان

5- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابو الفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری)

6- البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد.

7- تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهور به ابن کثیر.

8- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)

9- تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبي مشهور به جُزَيّ (متوفی 741ق)

10- تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفاده بعمل آورده است .

11- تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)

12- تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ) .

13- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

14- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور، سال نشر: 1379 .

15 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق) .

16- تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بصري (61 هـ - 118 هـ ، 680-736م) تاریخ نشر: (1980/01/01) .

17- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

« تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل » مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ)

18 مفسر صاوی المالکی :

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم » مؤلف : احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

19- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی ، سال طبع : 26 Jan 2016

20- صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده : مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود . وگرد آورنده صحیح البخاری : حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

21- تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ)

22 - تفسیر فرقان

تألیف : شیخ بهاء الدین حیسنی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**